

پیرامون جنبه ضد دیکتاتوری

تاز جنبه ضد دیکتاتوری در سالهای اخیر مجدداً از طرف حزب توده مطرح شد. با شناختی که از سابقه و لاحقۀ این تز بطور کلی در سطح جهانی و بطور خاص در عملکرد حزب توده در ایران وجود داشت، جواب مناسب آن توسط اپوزیسیون مترقی ایران بصورت بی اعتنائی و تمسخر داده شد و بجز در یکی دو مورد کسی حتی زحمت پاسخگویی به آنرا بخود نداد. سابقه این تز و حزب توده شناخته شده تر از آن بود که کسی فراخوان آنرا لبیک گوید و بنا بر این، این تز در حد پیشنهاد بخودهای حزب توده باقی میماند و خطری جدی را در مقابل جنبش نمیکشود.

امروزه اما شرایط از چند جهت تغییر یافته است. تشدید حرکات اعتراضی زحمتکشان، علنی شدن ناراضی بخشی از سرمایه داران، آشکار شدن ناتوانی رژیم در مقابله با جنبش توده‌ای از یکطرف، ضعف و پراکندگی نیروهای متشکل چپ و فقدان آلترناتیو در سطح وسیع از طرف دیگر، شرایطی را فراهم آورده که مسئله کم و کیف همکاری یا عدم همکاری نیروهای مختلف اپوزیسیون بصورت یکی از مسائل اساسی روز در آمده است. در چنین اوضاعی است که تزه‌های بظاهر مطرود از خلا موجود استفاده کرده و بصورت آلتر-ناتیوهای عوام پسند سعی در فریب مردم میکنند. علاوه بر اینها دو عامل دیگر نیز در اشاعه نظرات انحرافی موثر می افتند. یکی از این عوامل اشتیاق توأم با حسن نیت عده‌ای از افراد ساده و کم اطلاع است که فرسوده از تداوم استبداد، برای رهائی از آن حاضرند به هر خاشاکی متوسل شوند و بدنبال هر سراسی براه بیفتند. بنظر اینان چه نوسداروئی بهتر از این که بنا بر فرمان عقل سلیم: " همه با هم متحد شوند" تا فعلاً " از سر شاه رها شوند" و پس از آن " هر کس برای برقراری حکومت دلخواه خود بکوشد". عقل سلیم بآنها میگوید " یک دست صدا ندارد"، و " تنها بجنک دشمن نتوان رفت" و عامل دوم در رشد این تفکر تضعیف سازمانهای سیاسی - نظامی و تقلا در ارائه نظر از جانب آنان بدون تعمق در آن و بدون در نظر گرفتن جوانب کار است. سازمان مجاهدین " مارکسیست-هنکامی

که مدعی تغییر ایدئولوژی شد تشکیل " جبهه واحد توده‌ای" را سیاست رسمی خویش اعلام کرد و به هر کس که با این تز مخالف بود رکیک‌ترین هتاکی‌ها را کرد. پس از چندی بدون ارائه تحلیل مخالف این تز شد و آنرا خرده‌پورژواکی خواند، و بالاخره هنگامی که بسیاق سایر سازمانهای خارج از کشور رهائی پرولتاریا را در جوار محافل دانشجویی جستجو کرد، تز مبارزه مسلحانه پیشتاز را شبانه بکنار انداخت (ایضا بدون ارائه توضیح) و طرفدار تشکیل حزب کمونیست بدون توسل به قهر شد و بالاخره معلوم نکرد که در مورد عوارض تزه‌های مغلوب خود و سر درکمیهای که ایجاد کرده است چه تصمیمی گرفته است .

سازمان چریکهای فدائی خلق نیز پس از سالها دفاع بی چون و چرا از تزه‌های رفقا احمدزاده و یوبان و نفی و رد هرگونه انتقاد، و سپس پذیرفتن ضرورت تقدم ساختن حزب طبقه کارگر، ساکاه رویگردانی خود را از مشی گذشته اعلام و پذیرش " تئوریهای رفیق جزئی [را] بعنوان رکن اساسی و رهنمون فعالیتهای" خود با اطلاع رساند. نه مردم ایران بطور عام و نه مبارزین بطور خاص متوجه شدند که آنچه که بگفته سازمان " مبارزه ایدئولوژیک بیکری درون سازمانی" نامیده شده و منجر باین تغییر فاحش گشته چگونه انجام یافته است، دلایل طرفین مبارزه چه بوده است و موضع مخالفین چیست . و کسی نیز تا کنون نمیداند که آنهاهم ادله سازمان در رد " جبهه واحد توده‌ای" (تبرد خلق ۷) چگونه ادامه منطقی خود را در پذیرش نظرات رفیق جزئی که حاوی آحاد تر جبهه ضد دیکناتوری است یافت . قدر مسلم اینست که اگر " حسن نیت" را تا سرحد ممکن کش دهیم حد اقل باین نتیجه خواهیم رسید که این سازمانها خود نمیدانند چه میگویند. ضربات وارده توسط دشمن ، و صدمات مولود عملکرد و اشتباهات خود این سازمانها در اثر انحرافات بینشی و ارزیابی نادرست از شرایط مبارزه بحدی وسیع بوده است که امکان ارائه نظر ثابت و تحلیل منطقی و علمی را از آنها بازستانده است . امروز چیزی میگویند و فردایش میگویند . هم این سخن بی استدلال ارائه میشود و هم آن یک . و این بی ثباتی بصورت یکی از عوامل موثر ، به سردرگمی بخشی از اپوزیسیون مترقی دامن رده و آنها را بصورت طعمه برای شکارچیان ماهری مانند کمیته مرکزی - که فقط در چنین شرایطی امکان بهره برداری دارد - در آورده است .

ما در این نوشته به اختلافات فاحش میان نظر و عملکرد سازمانهای مختلف نمیبپردازیم چه مسئله بصورت کلاف سردرگمی در می آید که حتی امکان وجود "حسن نیت" را نیز از بین میبرد. مجاهدین "مارکسیست" درست در زمانی که از ضرورت تشکیل "جبهه واحد توده‌ای" دم میزدند انقلابیون مسلمان را معدوم میکردند و کستاخانه ترین اتهامات را به سایر سازمانهای اپوزیسیون وارد می‌آوردند، و چریکهای فدائی خلق در عین آنکه از ترزهای جزئی دفاع میکردند در مناسبت با سایر نیروهای اپوزیسیون شیوه کار خود را تغییر نداده‌اند. اما همانطور که اشاره کردیم برای جلوگیری از درهم شدن مسائل و حفظ تصور امکان وجود "حسن نیت" در ارائه ترزهای دائمی متغیر، بهتر میدانیم که اکنون از وارد شدن در این مسئله - تضاد میان گفتار و کردار - خودداری کرده و به اصل بحث در حد مطالبی که رسماً تبلیغ میشود بپردازیم.

از آنجا که مخاطبین این نوشته عمدتاً کسانی هستند که با بیس مبنای حسن نیت و اشتیاق صرفیه برانداختن دستگاه استبداد و قضاوت بر پایه "عقل سلیم" مدافع ترزهای "همه با هم" هستند و با برپایی تبعیت کورکورانه از ترزهای ارائه شده از جانب "انورینتها"، لهذا ضروری میدانیم که بحث را از پایه و بطور بسیار ساده شروع کنیم تا بایستن مبارزین نشان دهیم که چرا عقل سلیم همواره ره به سلامت نمیبرد. از اینرو در ابتدا بحثی در مورد جبهه و خصوصیات آن را آغاز میکنیم.

جبهه

جبهه سازمانی است متشکل از ائتلاف موقت نیروهای با منجاس بر مبنای برنامه مشخص بمنظور تسهیل وصول به هدف معین. بر حسب آنکه چه هدفی مورد نظر باشد، شرایط عینی و ذهنی موجود هنگام تشکیل جبهه چه باشد، وضع و ترکیب و آرایش نیروهای مؤتلفه چگونه باشد... نامی که جبهه بخود میگیرد متفاوت خواهد بود. این نام بازگو کننده ماهیت و هدف یا مشی جبهه است. یعنی بر این مبنای انتخاب میشود، نه بطور دلخواه، نه بخاطر زیبایی و قطعاً نه بخاطر عوام پسندی. بر حسب وضع و ترکیب نیروهای مؤتلفه درون جبهه، بر مبنای کرایشات ایدئولوژیک و آرایش طبقاتی درون آن، گاه محتوا و گاه برجسته‌ترین خصوصیت آن بعنوان اساسی

و محور بسیجی جبهه شناخته میشود و جزء نام جبهه در می آید. بنا بر این هنگامی که مثلا از "جبهه ضد فاشیست" سخن میروند، مراد شکل همه نیرو هائی است که بنحوی از انحاء ضد فاشیست هستند. در اینجا نوع خاصگرایش ایدئولوژیک و یا مشی خاص قبلی هر یک از نیروها در مبارزه علی السویه است. محور شکل ضد فاشیسم بودن است و بس مشی کنونی مبارزه را جبهه معین میکند. ایضا هنگامی که سخن از "جبهه واحد توده‌ای" میروند مراد شکل نیروهای توده‌ای اقشار و طبقاتی است که در مرحله خاص مبارزه مقابل دشمن مشترک قرار میگیرند. بر حسب آنکه بنا بر نظر ارائه دهندگان این تری، دشمن مشترک - که خود بر مبنای ارزیابی از ماهیت انقلاب و تضادهای جامعه و بررسی شدت و ضعف هر یک از آنها معین میشود - چه باشد آرایش و ماهیت نیروهای توده‌ای متحد در چنین جبهه‌ای متفاوت خواهد بود. بنا بر این هنگامی که سازمانهای موجود در یک جامعه هیچیک پایگاه توده‌ای ندارند و با توده مرتبط نیستند، سخن از تشکیل جبهه توده‌ای بردن یک عوامفریبی و ریاکاری محض است.

جبهه ضد دیکتاتوری

در چنین جبهه‌ای همه نیروهائی که با دیکتاتوری موجود مخالفند متشکل میشوند. محور بسیجی و ستون قائم چنین جبهه‌ای مخالفت با دیکتاتوری موجود است. در چنین جبهه‌ای پیروان انواع و اقسام کرایشهای ایدئولوژیک چپ و راست، هواداران انواع و اقسام طرق مبارزه، کاندیدیست‌ها، مسالمت‌جویان، معتقدین به مبارزه قهرآمیز و غیره، بر محور برنامه و مشی مشترکی که مورد قبول همگان است متشکل میشوند، با هم برنامه ریزی میکنند، اشراک مساعی مینمایند و بهم کمک میرسانند. جبهه ضد دیکتاتوری شکل موفق برای همکاری ارکانیک زحمکشان و خرده بورژوازی و سرمایه داران مخالف دیکتاتوری موجود بر مبنای برنامه‌ایست که مورد قبول همه آنها باشد. بنا بر این کسانی که از طرفی چنین تری را ارائه میدهند و

-
- ۱- این محتوا حتی میتواند سلبی باشد و نه ایجابی. چنین است فی‌المثل "جبهه رد" (امتناع) که بر مبنای رد دولت محدود فلسطین تشکیل شده است.
 - ۲- تعاون همکاری با تشکیل جبهه ایست که در همکاری ساده هر یک از نیروها به شیوه خاص مبارزه خود ادامه میدهد و تنها در زمینه خاصی با سایر



و از جانب دیگر قسم میخورند که قصد همکاری با این یا آن نیروی راست ، یا فلان و بهمان نیروی سازشکار را ندارند، یا خود نمی فهمند چه میگویند و یا عوامفریبی میکنند. چیزی که مبلغین این‌تئز بطور مشخص ارائه میدهند تشکیل جبهه‌ایست یا مشارکت انواع و اقسام مختلف مانند آقایان مینی ، ابتهاج ، بختیار، سنجابی ، فروهر ، احسان تراقی، مهدی بهار ، اسکندری ، و کیانوری و غلام یحیی ، ثابت پاسال، القانین، شریعتمداری، حاج سید جوادی و بالاخره (والیته) نمایندگان سازمانهای مبارز . شی این‌جبهه و شیوه مبارزه‌اش در حدی خواهد بود که این آقایان همه با آن موافق باشند . این جبهه ضد دیکتاتوری است . هر کس که بخواند در جبهه باشد باید به این شیوه مبارزه کردن نهد وگرنه جایی در آن نخواهد داشت . در زمینه شی جبهه ضد دیکتاتوری و اساسا هر جبهه ای (که بنا بر تعریف نیروهای مختلف المرام و مختلف‌المشی در آن متشکل هستند) نیاز به تومیف نیست که برنامه مشترک بر مبنای قدرت سیاسی جریانهای مختلف و امکانات عقب‌ترین (راست‌ترین) نیروها معین میشود . جبهه‌ای که متشکل از نیروهای طرفدار مبارزه فهر آمیز و طرفدار شی مسالمت‌آمیز باشد طبیعی است که برنامه‌ای مسالمت‌آمیز را انتخاب خواهد کرد وگرنه

نیروها همکاری میکنند، در حالیکه جبهه برنامه‌ی بلانفرم مشخص و خاصی دارد که مبادرت هر یک از نیروها به شیوه کاری که در تناقض با برنامه جبهه تصور میشود را از طرف نیروهای مؤلفه ممنوع میکند. اگر جبهه شیوه خاصی از مبارزه را مخالف و مضر برای برنامه خود بشمارد هیچ نیرویی که در جبهه فعالیت دارد حق توسل به آن نوع مبارزه را ندارد.

۱- ما بعدا باین نکته اشاره خواهیم کرد که بورژواالیبرالها و سایر نیروهای راست و غالب مذهبی ها همکاری با کمونیستها را رد کرده‌اند و سخن از اتحادی که متحدی برای آن وجود ندارد از اساس خیالپردازی است .

۲- البته موارد استثنایی نیز وجود دارد که نیروهای عقب‌مانده بعلمت ضعف خود و قدرت نیروهای رادیکال و جب‌محبور به بدیرس مواضعی میسوند که " بطور طبیعی " جزا خواسته‌های آنان نیست . عبارت دیگر این نیروها بطرف مواضعی رادیکالتر از مواضع خود هل داده میشوند. متاسفانه امروز چنین تساسی وجود ندارد .

مسالمت جویان در آن شرکت نخواهند داشت. جبهه‌ای که متشکل از لیبرال‌ها (طرفدار سرمایه داری) و کمونیست‌های (ضد سرمایه داری) باشد مسلماً برنامه‌ای چنان بی محتوا (و عبارت‌بہتر با محتوای راست و ارتجاعی) خواهد داشت که برای نمایندگان سرمایه داران نیز قابل قبول باشد. یعنی همانطور که ذکر رفت برنامه و شی بر حسب خواست، امکانات و برنامه عقب‌ترین نیروها معین خواهد شد. در شرایطی که حداقل برنامه کمونیست‌ها با حد اکثر برنامه لیبرال‌ها قابل تلفیق نباشد طبیعی است که این لیبرال‌ها نیتند که انقلابی خواهند شد و تن به برنامه حداقل کمونیست‌ها خواهند داد بلکه این کمونیست‌ها هستند که برای تشکیل و حفظ چنین جبهه‌ای تن به سازش باید بدهند و اصول خود را زیر پا بگذارند. کسانی میتوانند مدافع چنین برنامه‌ای باشند که مانند دلان راضی به هر چیستی باشند که آنها میدهند. یعنی صدقه‌پذیر و آنهم در هر سطح نازل باشند. آنها پشت سر بورژوازی حرکت میکنند و به آنچه که بورژوازی برایشان مجاز می‌شمارد قانع هستند. در این حال داشتن ادعای رهبری حزب طبقه کارگر در جبهه " و عوامفریبی‌هایی نظیر آن بقدری چندش‌آور میشود که نیازی به رد کردن ندارد: کام کام همراه با بورژوازی و در حدی که او معین می‌کند حرکت میکنیم. بهر جهتی که او میرود کام بر میداریم، ولی رهبری با ما است!

آنها که به نحوی هوادار چنین جبهه‌ای هستند یا خود لیبرال‌اند که در اینصورت نه تنها اشتباه نمیکنند بلکه دقیقاً آن چیزی را تبلیغ می‌کنند که منفعتشان است. آنها بدینوسیله میکوشند که رادیکال‌ها و کمونیست‌ها و همه عناصر تحت‌رهبری آنها و یا رهبری رجالی که بشوایان آنها هستند در آیند. بنابراین توضیح فوق در مورد نحوه عملکرد جبهه باید هنوز آنها را در هواداری از این تز مصمم تر کند. اما کسانی که خود را کمونیست می‌شمرند با توجه به توضیح فوق در مورد ماهیت و طرز عمل جبهه باید اکنون موجه شده باشند که تشکیل چنین جبهه‌ای نه بر مبنای ضرورتاً جهتگیری انقلابی و برانداختن سیستم سرمایه‌داری، بلکه مطابق خواست و برنامه نیروهای راست یعنی بخشی از سرمایه‌داری و جهت‌تحریم سلطه آنست. آنها بی آنکه خود بخواهند به خر سواری لیبرال‌ها تبدیل میشوند و در جهت حل مناقشات درون طبقه حاکمه، بخدمتگذاری یک‌بخش از آن در می‌آیند

و سپس خود بکلی طرد میشوند.

در اینجا قبل از آنکه به بحث نظرات مشخص حزب توده و جزئی در این زمینه بپردازیم لازم میبینیم چند کلمه دیگر با کسانی که صرفاً بر مبنای قضاوت "عقل سلیم" خواستار همکاری همه با هم بوده اند سخن گوئیم. عقل سلیم میگوید مگر نه اینست که همه مخالف دیکتاتوری هستیم؛ مگر نه اینست که از میان رفتن دیکتاتوری بهتر از پابرجائی آنست؛ پس چرا همه با هم فعلاً کام اول را بر نداریم. اختلافات بجای خود. بعداً به آنها خواهیم پرداخت...

اما مسئلهای که در اینجا نادیده میماند اینست که:

برای برانداختن دیکتاتوری راههای مختلفی وجود دارد. راه انقلابی و راه لیبرال-مآبانه. راه لیبرال-مآبانه راهی است که طی آن سیستم سرمایه‌داری استحکام می‌یابد و راه انقلابی راهی است که طی آن این سیستم نابود میشود. در حالت اول کارگران و سایر زحمتکشان باید خواسته‌های طبقاتی خود را مطرح سازند. باید از خصومت با سرمایه‌داران دست‌بردارند. باید آشنی طبقاتی کنند. باید تا آن حد و به آن صورت حرکت کنند که سرمایه‌داران رنجیده‌نشوند، تا اتحاد آنها بهم نخورد. بنابر این اعتصاب کارگری موقوف، تقاضا برای افزایش دستمزد موقوف، کارگروکار فرما در یک "جبهه" هستند. "دوستان" هم هستند. در این مسیر آنچه که "دوست" - کارفرما - بر مبنای محاسبات خود درست تشخیص داده و به کارگر دهد، هر چند جزئی، هر چند بی قابلیت، عزیزش باید شمرد. راضی باید بود. حد اکثر میتوان تق زد ولی زینهار که نباید کاری کرد که سرمایه‌دار برنجد و موجودیت "جبهه" بخطر افتد. صبر میکنیم تا زمانی که دیکتاتوری برافتاد طبقه کارگر برای گرفتن حقوق خود اقدام کند.....

اما طبیعی است که طبقه کارگری که بدینسان آموزش دیده و در معیشت بورژوازی گام برداشته و مبارزه طبقاتی را تعطیل کرده است ناگهان انقلابی نخواهد شد. در مبارزه با این بخش جدیداً حاکم از سرمایه‌داران نیز همین شیوه مسالمتجویانه، رفورمیستی و گام بگام را دنبال خواهید کرد. چون همیشه به او یادآوری خواهد شد که اگر تند حرکت کند اساس جامعه بخطر خواهد افتاد، جناح فاشیست پشت در نشسته است و قدرت را به

دست خواهد گرفت و ...

www.iranlib.com

ما در این مثنوی، مثنوی خاکم بر اجزای روبریونیست جهان، تحریر دنیویونیست ها و نظامیتر هم پیوده است. منتها بیج آنهم ظاهر من الشمس است. اجزای "کمونیست غربی" بهمین شیوه هم از آن طبقه کارگر که از سازماندهی میکنند، در این دنیا که حزب "کمونیست" آن پایه و وسیع هم دارد، همکاری و همگامی، سازش و خیانت این حزب بیان خود را در دنیا کرده روی حقیرانه از بورژوازی مثنوی باشد. آن روی حزب کمونیست نیست که در کارها بنده پذیرفته شود، هنوز پذیرفته نشده به خیانت و ردالتی نیست که تن نداده تا سیستم بخطر نیفتد. ثبات بحران بوجود نیاید، چون به هنگام بحران وضع همه بد میشود و این "بضرر طبقه کارگر است" انقلابیون کمونیست همواره از بحران سرمایه داری برای تشدید تبلیغ و ترویج و وارد آوردن ضربه به سیستم استفاده میکرده اند، امروزه این کمونیست نمایان با پول و جان میکوشند که در جامعه بحران نشود، که سیستم سرمایه داری با حداکثر مکان بچوبی کار کند، همه با هم باشند و چند منطقی هم بدینسان داده شود. بنا بر این مشاهده میکنیم که مثنوی سازمانکارانه خاص اجزای روبریونیست در دوران دیکتاتوری نیست، بلکه پیش و یک تلفی از "میدانهای طبقه کارگر" هم در دوران صلح و هم جنگ، هم در دوران دیکتاتوری و هم در دوران ادیوکراسی بورژوازی است. آنهاست، این پیش و "دستاوردهای" آن نیز در پیش روست تا برای هر کس که عبرت آموز باشد عبرت انگیز شود. در این دوره، هر کس که در این دوره، هر کس که در این دوره، اما این طرز برخورد، یعنی صرف نظر کردن از حداقل قابل قبول و واقعی بودن بهره گیری که بورژوازی میدهد، جای اجزای روبریونیست نیست. سندیکاهای کارگری غرب تحت نفوذ انواع و اقسام میسرها، بهمین ترتیب در شکستن کمزجیهای و ادیکال طبقه کارگر نقش ایفاء کرده اند. شعار آنهاست: اینست کمی بگیریم بهتر از آنست که اطلاع بگیریم. اما زبان ایشان برخورد کرده منشا ته جشی برای "عقل سلیم" هم نباید غیر قابل فهم باشد. بزبان ساده هنگامی که کسی از دیگری طلبکار است یک راه آنست که چنانچه اقلی معین کند و برای وصول آن از همه با همها استفاده کند، به راه دیگری نیست که بگرفتن شکر غازی هم قناعت کند. جشی مرتجعین هنگامی که پسای منافعیشان در میان می آید، تفاوتها و در نوع شیوه برخورد و با می فهمند، امور سادات خائن و سازشکار هم حتی حاضر نیست یک وجب سرزمینهای

اشغال شده را پس بگیرد، حد انقلابی معین میکنید و پناهی آن چک و چانه میزند. او هم منی فهمد که یک وجب زمین ضرورتاً بهتر از هیچ نیست. یک وجب فقط یک وجب است ولی "هیچ" در وطن خود بسیار زیاد است. مردمی که همه حرکات یک وجبی اعتادت کنند هرگز تا آخر نخواهند رفت. ولی آنکس که حدی معین کند و ایران را بیستادگی نماید احتمال موفقیت بسیار زیاد است. در سبب این است که تا به این حدی نرسیدند که در سبب نیست ادعا شود. "موفقی از خرمن کردن غنیمت است" مسئله این نیست که گفته شود "دیکتاتوری شاه را هم بزدانستن غنیمت است" مسئله این است که این احد عقب نشینی ارتجاع کا فی نیست. اینهمه مبارزه و شهید و اسیر، اینهمه جانفیشانی و فداکاری برای این نبوده است که بگفته سازشکاران "اعلیحضرت از استبداد صرف نظر فرمایند" تا آنکه در زمان مناسب با یک یورش دیگر ده ها سال خونریزی و دیکتاتوری را بر مردم تحمیل کنند. هنگامی که دشمن در حال عقب نشینی است نباید او را ایمان بداند. اگر رژیم بهر دلیل قادر به ادامه وضع کنونی نیست باید او را کوبید و دنبال کرد. نباید دست برداشت. باید به تکه تکه باشد که پرتاب میکنند. دل خوش نداشت. بایست مطمئن بود که ارتجاع بعدی عقب نشینی کند که امکان بازگشت نداشته باشد. باید کل رژیم او را سرنگون کرد و نه صرفاً دیکتاتوری او را. سرنگونی رژیم یک حد اقل است. از این کمتر خواستن و راضی به نازلتر از این نبودن بمعنای آنست که بظاهر دستاوردی داشته باشیم فریب دهنده، کمک کنیم تا از جوش و خروش انقلابی مردم کایته شود، فکر کنند که چیزی گرفته اند، تنها برای آنکه چند صیاحی دیگر همین نیز از دستشان گرفته شود. چون رژیم سرنگون نموده است، چون عقب نشینی ارتجاع کافی نبوده است، اگر قرار است چیزی و واقعه ای روشنگر باشد، حوادث سالهای ۳۹-۴۲، عقب نشینی موقت رژیم و یورش دامنشانه بعدی آن میتواند بعنوان مثال مجسم، برای کسانی که فقط مملوسات را میتوانند درک کنند، در نظر گرفته شود. بدین منوال مشاهده میشود که راهی که عقل سلیم نشان میداد کنار را بکجا میکشاند و چه آینده ای را می نمایاند. اما همانطور که در ابتدا گفته شد تا آگاهانی که چنین قضاوت میکنند معذورند. حزب توده و جزئیات، عامی نیستند و میدانند چه میگویند. بنا بر این ضروری است که به نظرات آنها بپردازیم ولی لازم نیستیم بدو نکته ای را تذکر دهیم.

تشابه نظرات رفیق جزئی و حزب توده در این مورد، از نظر ما بمعنای معادل انگاشتن کل مشی سیاسی و شخصیت مبارزاتی آنها نیست. حزب توده جریانی است ضد انقلابی که خیانت‌های مکرر آن نسبت به خلق‌های ایران، وابستگی بیچون وچرای آن به دولت شوروی و عداوت آن نسبت به مبارزین انقلابی مورد بحث‌های مکرر قرار گرفته است و در این مقاله محتاج افشاء گری نیست؛ و حال آنکه رفیق جزئی بدون تردید از انقلابیون بزرگ ایران است که سهم تعیین کننده‌ای در شکوفائی جنبش ضد امپریالیستی و ضدارتجاعی ایران بطور عام و جنبش انقلابی مسلحانه بطور خاص داشت. اما درکنار این نیز روشن است که هنگام نقد و بررسی یک‌تر، سابقه و شخصیت‌ارائه دهنده آن نمیتواند در ماهیت نقد تاثیر بگذارد. تز انحرافی از زبان و قلم هر کس جاری شود زیان آور است، و حتی زمانی که پشتوانه پراعتباری را در شخصیت‌ارائه دهنده داشته باشد خطرناکتر میشود زیرا در چنین صورتی بسیاری از عناصر صادق ولی ناآگاه بسرعت منحرف میشوند و زیان بزرگی به جنبش وارد می‌آورند. بهرحال برای تشریح این تز لازم است مجملا به سابقه آن در سطح جهانی اشاره کنیم.

سازش طبقاتی

کنگره هفتم کمینترن

سازش طبقاتی به اندازه مبارزه طبقاتی قدمت دارد. مبارزات

۱- با آنکه همانطور که ذکر شد شخصیت انقلابی رفیق جزئی نباید و نمیشود بر نقد نبردهای او سایه افکند معینا در همین زمینه نیز برای روشن شدن پاره‌ای از مسائل باید توضیحاتی بدهیم.

پس از آغاز مبارزه مسلحانه و دستگیری هزاران مبارز با گرایش‌های مختلف ایدئولوژیک، در زندان‌های ایران بتدریج نزدیکی و همکاری‌هایی بین گرایش‌های مشابه بوجود آمد. از این حمله بود تشکیل کمون کمونیست‌ها. در این کمون کمونیست‌ها با تقسیم کار و اتحاد صندوق مالی مشترک و برگزاری جلسات بحث و مطالعه سعی میکردند که هم زندان را به آموزشگاه مدخل کنند و هم تا حد امکان در مقابل رژیم متحدا مقاومت نمایند. کمون دو مشکل اساسی داشت. مشکل اول کارشکنی‌های زندانیان بود که علیرغم کوشش مبارزین در محفی داشتن وجود کمون، متوجه آن شده بودند و به انواع حیل‌ها و نساها برای متلاشی کردن آن متوسل میشدند. مشکل دوم ناسبت بودن ترکیب و اعضا، آن بود. دائما کسانی از سلول‌های انفرادی به زندان عمومی آورده میشدند و کسانی دیگر به زندان‌های انفرادی بازگردانیده

انقلابیون روسیه و دستاوردهای انقلاب اکتبر تا اندازه زیادی بیش‌سازش کارانه را افشاء کرد. پس از پیروزی جناح استالین-بوخارین در اواسط دهه ۲۰، این بیش‌سازش مجدداً مجال رشد یافت. در این نوشته مجال برخورد به عوارض این گرایش و نتایج مرگبار آن در جامعه شوروی وجود ندارد اما در مورد پاره‌ای از اثرات خارجی آن اشاراتی ضروری است. از وخیمترین آثار سوء سلطه این بیش‌سازش، چگونگی سیاست شوروی در رابطه با انقلاب چین قابل ذکر است. از آنجا که انقلاب چین انقلاب دموکراتیک ملی تشخیص داده می‌شد و نیز بورژوازی تحت فرمان چنانکایچک انقلابی ارزیابی می‌گشت، جناح بوخارین-استالین به حزب کمونیست چین تکلیف کرد که خود را منحل کرده و

شده و با آزاد می‌شدند. کمونیست‌ها علیرغم این مشکلات موفق شدند که در ادوار طولانی خواست خود را عملی کنند. در برقراری و ادامه این ماسسات رفقا جزئی و ظریفی نقش عمده را داشتند. بسیاری از بحث‌های کمون بعد از خانمه جلسات توسط مبارزین مختلف با زحمت فراوان روی کاغذ سیگار در چند نسخه نوشته شده و بخارج فرستاده می‌شد. این نسخه‌های دستنویس غالباً دست بدست می‌گشت تا بالاخره امکان انتشار می یافت. ما خود در گذشته پاره‌ای از این دستنویس‌ها را از طریق سازمان جریکهای فدائی خلق در اختیار داشتیم. برخی از این نوشته‌ها نیز مستقلاً بعدها تحت عنوان انتشارات ۱۹ بهمین در خارج از کشور منتشر شدند. بنابر این:

الف- رفقای مختلفی که در نوشتن جمع‌بندی این بحث‌ها روی کاغذ سیگار سهم بوده‌اند در بسیاری از موارد هنگام نگارش غلط‌های املائی و انشائی چشمگیری مرتکب شده‌اند، در مواردی نتوانسته‌اند مطلب را بطور صحیح ادا کنند و گاه فصل‌هایی را تحت انشاء‌های مختلف تکرار کرده‌اند. در سرآیند دشوار رندان که تمام حرکات باید مخفی از چشم پلیس انجام گیرد نگارش بدون اشتباه جمع بندی بحث‌ها روی کاغذ سیگار (بطوریکه بدون ذره‌بین خواندن آن تقریباً غیر ممکن بود) بینهایت دشوار است. بنابر این در موارد اغلاط بدیهی نباید خرده‌گیری شود.

ب- از آنجا که رفقا جزئی و ظریفی سهم عمده را در ایجاد کمون و ارائه بحث‌ها داشته‌اند و از آنجا که سابقه سارزانی و اطلاعات آنها از سایرین بیشتر بوده‌است میتوان این رفقا - بویژه رفیق جزئی - را مولف اصلی قسمت عمده این نوشته‌ها دانست. با اینهمه صحیحتر است که آنها را محصول کار جمعی مبارزین کمون بشمار آوریم.

ج- فقدان کتب و منابع از یک‌جانب و بازگشت ادواری رفقای با سابقه به سلول‌های انفرادی از جانب دیگر موجب می‌شد که پاره‌ای از نوشته‌ها کلیتاً مغلوط باشد. برخی از نوشته‌ها چنان اشتباهات فاحشی عظیمی داشتند که استفاده از آنها بدون تصحیح کامل غیر ممکن بود. این امر نشان میداد که هنگام نگارش این نوشته‌ها حتی یک رفیق با سابقه و مطلع در کمون نبوده است. احکام متناقضی که در نوشته‌های مختلف وجود دارد و ما به پاره‌ای از آنها اشاره خواهیم کرد، و نیز تغییرات ناگهانی سک در بسیاری از موارد بدین ترتیب قابل توضیح است.

به کومین‌تانگ ملحق شود. استالین در جهت تأیید کومین‌تانگ تا آنجا پیش رفت که در ژانویه ۱۹۲۶ پیام زیر را برای کومین‌تانگ فرستاد:

" نقش میاهات‌آمیز و تاریخی رهبری اولین انقلاب پرولتاریا - ریائی پیروز به عهده حزب ما افتاد... ما یقین داریم که کومین‌تانگ در بازی کردن همین نقش در شرق موفق خواهد شد و بنا بر این پایه سلطه امپریالیستها را در آسیا و ایران خواهد کرد." (تاکیدها در متن اصلی است)

بنا بر این نه تنها نقش انقلاب پرولتاریائی به عهده کومین‌تانگ واگذار شد بلکه استالین تا آنجا پیش رفت که آنرا در سال ۱۹۲۶ بعنوان عضو وابسته وارد بین‌الملل کمونیست کرد! و چنانکایچک بعنوان عضو افتخاری کمیته مرکزی کمینترن انتخاب شد!!

انحلال‌طلبی ناشی از راست روی استالین بعدی بود که وی شکل جداگانه طبقات مختلف را ضروری نمیدید و تحت عنوان " سیاست اتحاد انقلابی کارگران و خرده بورژوازی... " اظهار میداشت که: " در چنین کشورها [کشورهای عقب مانده] این بطوک شکل یک حزب واحد کارگران و دهقانان را مشابه کومین‌تانگ میتواند بخود بگیرد". (مسائل لنینیسم، تکیه‌ها از ماست)

حزب واحد کارگران و دهقانان مشابه کومین‌تانگ! برهبری بورژوازی ملی! و جالب اینجاست که این ترزهای انحرافی تحت عنوان " مسائل لنینیسم " ارائه میشود. ببینیم لنین چه میگوید:

" انحلال‌طلبان میگویند انقلاب ما انقلاب بورژوازی است. کارگران باید از بورژواها حمایت کنند. ما که مارکسیست هستیم میگوئیم انقلاب ما انقلاب بورژوازی است. کارگران باید چشم مردم را به نقلب سیاستمداران بورژوا باز کنند، به آنان بیاموزند که به وعده‌های آنان اعتماد نکنند و فقط به نیروی خود، به سازمان خود، اتحاد خود و اسلحه خود متکی باشند".

لنین از نیرو، سازمان، اسلحه و اتحاد خود کارگران سخن میگوید

استالین از انحلال سازمان آنها و اتحاد با بورژوازی و حل شدن در کومین تانگ تحت رهبری چیانگ کایچک! حتی منشویکهای روسیه تا این حد پیش ترفته بودند که برای حمایت از بورژوازی انحلال حزب خود را تبلیغ کنند. کودنای خونین شانگهای و قتل عام کارگران توسط چیانگ کایچک در سال ۱۹۲۷ و اعتراض همه جانبه کمونیستها به سیاست کمینترن تحت سلطه استالین در ابتدا تنها این اثر را داشت که استالین همکاری کمونیستها را به جناح چپ کومینتانگ محدود کند و سپس تحت تاثیر این حوادث و اتفاقاتی که در جهان غرب در اثر همین راسترویههای کمینترن روی داده بود به جانب دیگر افراط در غلند و به چپ روی مهلک افتد. اما در هر دو مورد راست روی و چپ روی یک بینش، بینش منشویکی، در حال عمل بود. این بینش کشاندن کارگران بزیغ بورژوازی را هنوز به شکل دیگری ادامه داد.

توضیح آنکه در همین سال به کارگران کمونیست اتحادیه های کارگری در جهان دستور داده شد که از اتحادیه های موجود انشعاب کرده و اتحادیه های "سرخ" را بسازند. این دستور درست در زمانی صادر شد که فاشیسم در آلمان در حال عروج بود. استالین اعلام داشت که "سوسیال دموکراتها و فاشیست ها مقابل هم نیستند بلکه خواهران دو قلو هستند". بدین ترتیب هر نوع همکاری بین کارگران کمونیست و کارگران عضو احزاب سوسیال دموکرات ممنوع شد. حزب سوسیالیست SPD به "سوسیال فاشیست" ملقب شد و حزب کمونیست KPD اعلام داشت که برای مبارزه علیه فاشیسم ضروری است که ابتدا "سوسیال فاشیستها" را شکست داد.

البته چنین نشد. "سوسیال فاشیستها" شکست خوردند اما نه از حزب کمونیست بلکه از فاشیست ها. حزب کمونیست نیز دچار شکست موحشی شد. هیتلر بدون هیچگونه مقاومت جدی بروی کار آمد. و تازه اینها برای استالین و کمینترن زمانی بصورت مسئله جدی درآمد که شوروی در معرض خطر حمله هیتلر قرار گرفت. در این زمان بود که مجدداً چپ روی جای خود را به همزادش داد. راست روی. در سال ۱۹۳۳ مسئله "سوسیال فاشیسم" بفراموشی سپرده شد. احساس ضرورت همکاری از جانب استالین با کشورهای اروپای غربی و توافقی بین آنها موجب شد که کمونیستها در کابینه های سرمایه داران شرکت کنند و مبارزات طبقاتی را تحت عنوان حفظ جبهه متحد ملی مهارزنند. در آمریکا "کمونیستها" حتی بدون اینکه در حکومت شرکت صوری هم داشته

باشند به دفاع از کابینه روزولت برخاستند! و برای توجیه این سازشکاری به این تزاخرافی متوسل شدند که گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم از راه مسالمت‌آمیز و با همکاری بورژوازی میسر است. از آن زمان بعد این تزا "جبهه کرائی" دامان طرفداران استالین را رها نکرده است. مخالفت های ابتدائی پاره‌ای از احزاب کمونیست در مقابل این چرخش سیاست در سال ۱۹۳۵ با رسمیت یافتن تزا سازش در کنکره هفتم کمیته‌ترن خاموش شد. این کنکره همکاری همه احزاب و گروه‌های خرده بورژوازی، لیبرالها، رادیکالها و حتی محافظه‌کاران "ضد فاشیسم" را با کارگران در جبهه های متحد ملی (یا جبهه خلقی) تصویب کرد. به کمونیستها دستور داده شد که از طرح شعارهای ضد سرمایه‌داری و رادیکال خودداری کنند تا موجب ترس دیگران نشوند. کمونیستهای نماینده در پارلمانهای غربی تنها باید به بودجه های نظامی دولتها رای بدهند بلکه انتقاد به نظامیگری را که در سنت احزاب کمونیست بود مکروه دارند....

این چرخش شدید از مواضع چپ افراطی به راست افراطی اثرات شوم خود را بر جنبش‌های مترقی زحمتکشان باقی گذارد. در اسپانیا، در فوریه ۱۹۳۶ یک دولت جمهوری موقت از جناحی از سرمایه‌داری، سوسیال دموکراتها کمونیستهای استالینی، آنارشیستها و آنارکو کمونیستها... انتخاب شد. ۵ ماه بعد فرانکو کودتای فاشیستی کرد. کارگران کارخانه‌ها را اشغال کردند. دهقانان زمینها را به تصرف آوردند. اما طرفداران استالین بعنوان حفظ اتحاد با بورژوازی، کارخانه‌ها و زمینها را از کارگران و دهقانان پس گرفته و دودوستی تقدیم سرمایه‌داران و افسران آنها کردند. غالب افسران نیز به فرانکو ملحق شدند همراه با کارخانه‌ها و مزارع! این اولین نتیجه جبهه کرائی بود. بجای تشویق کارگران و دهقانان به گرفتن وسائل تولید در اختیار خود، بجای تشویق نیروهای انقلابی در مستعمرات به قیام و انقلاب رهاشیش... خلع بد کارگران و دهقانان،

- ۱ - یکی از اهرمهای اس بحمیل اس بود که دولت شوروی فروش اسلحه به جمهوری را موکول و مشروط به اخراج آنارشیستها و آنارکوسدیکالستها و سایر احزاب "سند رو" نمود.
- ۲ - قریب ۲۰ سال بعد تاریخ سحر مشغومی در برتغال تکرار شد. خلع بد کارگران و دهقانان و پس گرفتن زمینها و کارخانه‌ها فقط با کمک "سوسیالیستها و کمونیستها" برای ارتجاع میسر شد.

ادامه سیاست استعماری برای جلب محبت بورژوازی لیبرال، هزاران انقلابی که با این سیاست سازشکارانه مخالفت کردند بوسیله نیروهای " دولت اتحاد ملی " کشته شدند . این سیاست بجز شکست ننگین نتیجه‌ای نمیتوانست ببار آورد .

در فرانسه سیاست دولت اتحاد ملی نتیجه بهتری نداشت . در اواسط دهه ۳۰ شرایط رقت بار زندگی کارگران و بحران سرمایه‌داری منجر به بروز اعتصابات وسیع کارگری ، تشکیل شوراهای کارگری و اشغال کارخانه‌ها شد . دولت اتحاد ملی بریاست لئون بلوم رئیس حزب سوسیالیست و شرکت حزب رادیکال بر سر کار آمد . کمونیست‌ها در حکومت شرکت نداشتند ولی از آن حمایت کامل کردند . موریس تورز (رهبر حزب کمونیست) این دولت را " اتحاد ملت فرانسه " خواند و اظهار داشت که " حق انتقاد کردن از سازمانها و رهبری حزب سوسیالیست را از خود سلب میکند " . دولت " اتحاد ملی " ازدادن آزادی به مستعمرات خود داری کرد . این دولت نه تنها از دادن کمک به انقلابیون اسپانیا خودداری کرد بلکه در محاصره امپریالیستی آن شرکت نمود و سپس هنگامیکه آب از آسیاب افتاده بود و دیگر نیازی بدان نبود خود سقوط کرد !

دولت آلمنده و سرنوشت رقت انگیز آن تنها یک نمونه اخیر از ادامه پندار به حسن نیت جناح هائی از بورژوازی است .

عوارض مصوبات کنکره هفتم کمیسیون در ایران

حزب توده ایران در سال ۱۹۲۰ با یک عقب‌گرد تاریخی از مواضع حزب کمونیست تشکیل شد . سالها بود که مبارزه متشکلی در سطح وسیع در ایران انجام نگرفته بود . تلاشی حزب کمونیست - که از جمله در اثر سلب حمایت شوروی از آن و دفاع چند ساله این دولت از رضا شاه " مستقل و ملی " میسر شده بود - بجای آنکه اذهان را متوجه تشکیل حزب مستقلی کند که صرفاً متکی بر نیروی توده های زحمتکش باشد و نه به سیاست بازیهای " حزب برادر " ، پایه گذاران حزب توده را بیش از پیش متکی به جلب عطف و حمایت بورژواها و نیز دولت شوروی کرده بود . بجای تشکیل یک حزب واقعی از زحمتکشان ، معجونی هردمبیل از روشنفکران و رجال دست دوم پایه گذار حزبی

شدند که بعدها خود را حزب طبقه کارگر ایران نامید . تشکیل این حزب بر طبق نسخه استالینی دهه ۲۰ (ماقبل جبهه متحد ملی) ، یعنی اتحاد نیروهای مختلف در یک حزب واحد بود . کارگر و دهقان و بورژوا و حتی فئودال گرد هم آمدند تا کشور را نجات دهند ! عبدالصمد کامبخش از پایه‌گذاران حزب توده در سخنرانی خود در جلسه یادبود هفتمین کنگره کمینترن (۲۱۰ - ۲۴ اکتبر ۶۵) که در پراگ منعقد شد چنین میگوید :

" در سال ۱۹۴۱ حزب توده ایران بجای حزب کمونیست تشکیل یافت . خود نام جدید حزب حاکی از آنست که تشکیل آن بر مبنای ایده‌های کنگره هفتم کمینترن بوده است . در نظر گرفته شده بود که حزب بایستی درهای خود را وسیعتر بر روی عناصر مترقی بار کند و برای تبدیل حزب به حزبی توده‌ای و وسیع کوشا باشد . راست است که در این زمینه زیاده‌روی‌هایی هم رخ داد که دشواری‌هایی به‌مراه داشت ولی بطور کلی رشد حزب در مجرای صحیحی افتاد . "

بجای حزب کمونیست ، حزب توده . درهای حزب برای شرکت وسیع همه نیروهای مترقی (و نه صرفاً کمونیستها) باز شد . " زیاده روی‌هایی " رخ داد . " دشواری‌هایی " ایجاد شد ، اما راه صحیح بود چون بر طبق نسخه‌ای بود که استالین داده بود و بر مبنای نادرسی بود که از تجارب چین و اسپانیا و فرانسه و ... آموخته نشده بود .

بهر حال بجای سیاست بسیج زحمتکشان ، " تجهیز هر چه بیشتر نیروها برای رسیدن به نزدیکترین هدف " (دنیا پائیز ۴۴) سیاست کلی شد . هر چه بیشتر بهتر . و هر چه نزدیک‌ترین تر موجه تر .

اما از آنجا که همه نیروهای اجتماعی موجود بر خلاف تصور حسرت‌زده بسیج نشدند و پاره‌ای احزاب دیگر تشکیل شدند ، تر دنیاال اتحاد با نیروهای بورژوا رفتن بصورت دیگر ادا می‌یافت " جبهه آزادی " (۱۳۲۲) و بالاخره " جبهه متحد احزاب آزادیخواه " (۱۳۲۳) تشکیل شد^۱ که بجز بند و بست

۱ - همکاری حزب ایران (الهیار صالح و سنجابی و شاپور بختیار و ...) با حزب توده در این " جبهه " (که ماقبل تشکیل جبهه ملی مصدق بود) همان مسئله‌ایست که شاه در سخنراکنی‌های خود (برای نفی جبهه ملی مصدق)



هیچ دستاوردی برای مبارزه مردم نداشت. اما حاصل آن برای رهبری حزب توده، که وزارت در کابینه های ارتجاعی را حتی تا امروزه جزء افتخارات خود می‌شمارد، چند منصب وزارت و وکالت بود. همکاری با قوام السلطنه و رفتن بزییر پرچم بورژوازی درست در زمانی که بورژوازی بآن احتیاج شدید داشت. زمانی که فاشیسم هیتلری شکست خورده و قسمتی از ایران تحت اشغال نیروهای شوروی بود، زمانی که حکومت ایران در ضعیف‌ترین موقعیت خود قرار داشت، زمانی که جنبش‌های ملی آذربایجان و کردستان در حال رشد بود... مسئله تبعیت " حزب طبقه کارگر " از بورژوازی در دستور کار بود، امروز که جای خود دارد. در آن زمان هم آقای شاپور بختیار - حزب ایرانی " متحد حزب توده " مبارزات طبقه کارگر را در آبادان سرکوب می کرد تا مورد قدردانی آقای قوام السلطنه قرار گیرد و هم رهبران حزب توده مورد مشورت قوام قرار می‌گرفتند. اما همین حزب که همکاری با جناح بغایت ارتجاعی طبقه حاکمه را افتخار آمیز میدانست، درست در زمانی که بخشی از بورژوازی و خرده بورژوازی ضد امپریالیست در زمان مصدق موفق شد با ارائه شعار ملی کردن صنایع نفت در سراسر کشور جنبش عظیمی بوجود آورد برای جلوگیری از ملی شدن نفت (میادا به منافع شوروی لطمه وارد آید) به انواع حيله‌های کثیف متوسل شد و ملی شدن را تقلب و جبهه ملی را کثیف و ارتجاعی شمرد. اما این چپ روی مصلحتی و فرمایشی با سقوط حکومت مصدق پایان گرفت و درست در زمانی که یک حزب واقعی طبقه کارگر میتواند عبرت آموزی مردم از شکست بورژوازی و خرده بورژوازی ضد امپریالیست را پایه‌ای برای بسیج آنان بر محور مبارزات قاطعانه طبقاتی کند مجدداً به بیماری راست روی مبتلا گردید!

بهر حال این راست رویها و جیرویه‌های مصلحتی - فرمایشی از آن جهت که نه در روند مبارزات طبقاتی جامعه ایران بلکه تابع مصلحت و

از آن بعنوان " جام زدن به سلامتی پیشه‌وری " نام میبرد. حالت توحشه اینجاست که سخانی‌ها امروزه مایل به همکاری با حزب توده هستند ولی " سعه صدر " حزب توده بحدی است که کماکان بنا به پیروی از مصوبات کمیته حاضر به همه نوع سازش با آنهاست!

۱ - مجله کار، بنقل از Iran, where to begin? (صفحه ۱۰۸)

سیاستهای حزب کمونیست برادر (و بقول حزب توده " وجدان بشریت ") بوده است. هر دو یک ستون قائم داشته و آن تز سازش طبقاتی ، تز استالینی-بوخارینی دهه ۲۰ است که بالاخره رسمیت خود را در کنگره هفتم کمینترن یافت .

ادامه و تشدید انحراف

جبهه ضد دیکتاتوری

پس از آشنائی با سابقه تره‌های ارائه شده از طرف حزب توده ، توضیح مختصر و سریعی برای بیان مواضع کنونی آن کافی بنظر میرسد . نظریات حزب توده در این مورد طی سالهای اخیر در چندین نوشته بیان شده و خصوصیات شکل مورد نظر ذکر شده است . اساس تز حزب تسموده بقرار زیر است :

" نزدیک ۷۰ سال است که مرحله انقلاب ایران و در نتیجه هدف های استراتژیک جنبش انقلابی ایران در واقع اساسا تغییری نکرده است . " (دنیا ، آبان ۵۴)

یعنی

" بنظر حزب توده ایران انقلاب ایران در مرحله ملی-دموکرا-تیک است . " (دنیا ، تیر ۵۴)

ولی

" توده مردم هنوز بیداری و آمادگی و شکل لازم را جهت انجام انقلاب ملی و دموکراتیک ندارند . " (ویژه نامه دنیا ۵۴)

بنابر این

" نیروهای ملی و دموکراتیک نه تنها بی‌توانی و نه در مجموع قادر به سرنگون ساختن این رژیم نیستند ؛ و ابلهانی که تصور میکنند " تنها با کوشش نیروهای انقلابی ایران می توان زحمتکشان را به میدان مبارزات انقلابی کشید و نظام اجتماعی-اقتصادی حاکم کنونی را برانداخت و انقلاب دموکراتیک ملی را عملی نمود " کلا بیپوده میگویند (همانجا)

پس باید با

" عناصر دوربین تر طبقات حاکمه " همکاری کرد (اردیبهشت ۵۵)

" عناصر دوربین طبقات حاکمه " ، " بسبب وابستگی یا انگیزه سیاسی مشخص جبهه واحد خلق را نفی میکنند " (دنیای نو، ۵۵) بنابراین این باز ما باید کوتاه بیایم . مناسبانه مردم " بیداری و آمادگی " ندارند ، " عناصر دوربین طبقات حاکمه " هم نمیخواهند ، پس حزب " طبقه کارگر " بناچار! کوتاه می‌آید ، از تشکیل جبهه واحد خلق بمنظور انجام انقلاب دموکراتیک صرفنظر میکند ، صرفاً طرفدار تشکیل جبهه ضد دیکتاتوری میشود و قناعت میکند به اینکه " انتقال قدرت از یک جناح طبقه حاکمه به جناح دیگر " (دنیا . مهر ۵۴) انجام پذیرد و در این زمینه بقدری دامن از دست میدهد که اظهار میدارد :

" از نظر ما این مسئله آنقدر مهم است که ما میتوانیم این نوع انتقال قدرت را به یک شعار تاکتیکی روز بدل کنیم "

(همانجا)

و نه تنها چنین شعار شکوهمندی بدهیم بلکه از حرفها و شعارهایی کسه " عناصر دوربین طبقات حاکمه " را نگران میکند بگذریم و " جبهه‌های " بسازیم که کاری به " سیستم سرمایه‌داری " نداشته باشد تا آنکه :

" کارگران ، دهقانان ، خرده بورژوازی شهری ، روشنفکران و بورژوازی ملی " و " نه تنها همه این طبقات و اقشار اجتماعی بلکه عناصر ، گروه‌ها و در شرایط مشخصی قشرهایی از طبقات حاکمه با انگیزه‌های بکلی گوناگون نیز در آن شرکت جویند . " (ویژه نامه دنیا . اسفند ۵۴)

و اینها مجموعاً نه برای امری که مانند انقلاب دموکراتیک ملی ناممکن است بلکه برای امری ممکن بکوشند چه :

" کاملاً ممکن است حکومت فردی شاه و رژیم پلیسی او از بین برود ولی خود سلطنت همچنان تا مدتی باقی بماند (بهمن ۵۴) " " انتقال قدرت از یک جناح طبقه حاکمه به جناح دیگر " انجام پذیرد و " جناح سالمتر و واقع‌بین‌تر هیئت حاکمه زمام امور را بدست داشته باشد " (دنیا . مهر ۵۴)

و البته همواره باید دانست کسه رسیدن باین هدف مقدس انتقال قدرت :

بسیار است. ما هم می‌توانیم. آنست که ما این گفتگوها و مبارزات در چهار چوب و
 چارچوبی که ما تعیین می‌کنیم (یا حتی!) انجام گیرد که امکان همکاری همه نیروها را ...
 فراهم کند. آنچه ما می‌خواهیم اینست: «ما می‌توانیم» (بویژه نامه استفتاده).
 بسیاری بسیار ساده: «همگی از خراسان یا این یا آنیم، مردم آمدگویی
 ندارند، انقلاب شدنی نیست، دنبال بخود سیاه نباید رفت، خاصه آنکه بخش
 "سالم و واقع بین" طبقه حاکمه حاضر است که اگر ما کارگران و دهقانان
 و خرد و بورژوازی و ... را بطوری زدیفا کنیم که بسیار شود بد باشند و بنا
 به "لجنی" سخن گویند که ایمان را خوش آید، آنها کاری نکنند که شاه دیگری
 دیکتاتوری نکند، دشمنی با شاه و با سلطنت و با سرمایه داری مطرح نیست
 مسئله اینست که شاه سلطنت کند و نه حکومت کند»
 "بسیار زیاده که به "حزب طبقه کارگر" نباید خرده گرفت که چنین همت
 کوتاهی دارد. "حزب" معتقد است که "۷۰ سال است انقلاب ایران در مرحله
 ملی و دموکراتیک است" ولی "توده مردم هنوز بنداری ندارند" و
 البته این توده ای هم که در ماه های گذشته طغیان کرد و کشته داد و سنگ
 بر سنگ دواثر دولتی یا قی نگذاشت و شعار سرنگونی رژیم و سلطنت را داد
 توده مردم نبود، بقول ایشان عدوای "ماجرانجو" و "ساقی" و "شیشه
 شکن" بودند که "تخریک" شده بودند و با "لجنی" سخن نمیگفتند که دیگران
 را خوش آید که به "حزب" بگویند که "ماجرانجو" و "ساقی" و "شیشه شکن"
 مرجوم شاهزاده سلیمان میرزا اسکندری بر طبق چنین نسخه ای انتقال
 قدرت از جناحی به جناح دیگر طبقه حاکمه را بتائید کرد و چند صباحی رضا
 خان قلدر را بتائید نمود تا آنکه بعدها متوجه شد که این "انتقال قدرت"
 چندان هم مساعد نبوده است و مایوس از آن بایه گذار حزب توده شد. هوادار
 داران و منجمله فرزند رشید ایشان بنابر همین نسخه سرناز کابینه قوام
 در آورده و بالاخره در ادامه همین شیوه مرضیه سعی کردند ژنرال تیمور
 پختیار را در دعوتش با شاه یاری رسانند و علاوه بر پند و اندرزهای
 آقای رادمشیر شاهانه ها میمانند ژنرال پناهیان و مراد رزم آور را برای
 همکاری با او اعزام دارند. مسئله اساسی همانطور که میدانیم "انتقال
 قدرت" از جناحی به جناح دیگر است و "بنهین جهت حزب ما استفاده از
 تضادها و شکافهای داخل پایگاه اجتماعی (!) رژیم را نیز در جهت نیل به
 هدف مشترک (!) مورد توجه فرار میدهد".

پس از این سابقه طولانی از دوران انقلابی چین زمامت واقع بینانه ای که موجب شده است حزب توده ایران بقدری موفق باشد که در آستانه آزاد کردن "طبقه کارگر" باشد و فقط مزایای احتیاط دست تکدی بجای جنبش بخش "دوران پیش طبقه حاکمه" دراز کننده امروز به دیگران هم توصیه می شود، و چه پیشنهادی بهتر از این میتواند وجود داشته باشد که حزب توده خود چنین موفقیت های درخشانی داشته "بدون اینکه حتی گریزی از مواضع اصولی خود دور [شود] و یا اهدافی دورتر از انقلابی خود را از دست [دهد]".

(همانجا) و اینها همه آنقدر مسلم و روشن است که با قاطعیت میتوان گفت که "بدون حزب توده ایران نمیتوان جنبش ضد امپریالیستی ایران را به پیروزی رساند". اما این همه خواب و خیال شیرین یک اشکال کوچک دارد و آن اینست که جناح واقع بین و دوران پیش و سالمتر طبقه حاکمه "بنا بر دلائل خودشان" اعلام کرده اند که حاضر به همکاری با حزب توده نیستند، سازمانها و گروه های انقلابی نیز، که هم سوابق حزب توده را میدانند و هم نمونه های احزاب "کمونیست" ایتالیا، اسپانیا و فرانسه و ... را در پیش چشم دارند، حاضر به همکاری با حزب توده نیستند، چنین میماید که داستان عروسی ملا نصرالدین و ... در صدش در حال تکرار است، چنین می نماید که زحمتکشان سرتقی میکنند، بدون اجازه و برخلاف توصیه های "حزب" در خیابانها کوکتل مولوتوف میسازند، شیشه میشکنند و ساختمان خراب می کنند و ایداً "لحن" مودبی ندارند، چه میشد اگر همه اینها کابوس بود و در عالم واقع همه گوش به ابدا "حزب طبقه کارگر" میدادند و مسی گذاشتند که آقای اسکندری به نیابت آنها یا "لحنی" که سرمایه داران می پسندند با آنها گفتگو کنید؟

تزه های جزئی

آحاد جبهه ضد دیکتاتوری ایران را بشمارید، چه در روزهای گذشته و چه در آینده، بر خورد به نقطه نظرهای جزئی در این مورد کمی دشوار است چون بر خلاف تزه های حزب توده که در تبلیغ سازش طبقاتی انسجام و یکدستی دارد و این بیمن سابقه طولانی کار و آموزش "احزاب برادر" میسر شده است، بسیاری از نقطه نظرهای جزئی در مورد مسائل مختلف در آحاد و تزه در

کلیات با هم نمیخواند و یک سیستم منجم را بدست نمیدهند. معهذا بررسی این تزاها، خاصه از آنجا که کلا توسط سازمان چریکهای فدائیک خلق پذیرفته شده و بنا بر این فعلیت یافته‌اند، از هر جهت ضروری است و ما سهم خود را در آینده در بررسی نکات مختلف آن ادا خواهیم کرد. در نوشته حاضر کوشش میکنیم که به نکات اساسی دید او که حاوی آحاد اساسی تز جبهه ضد دیکتاتوری - بدون ارائه صریح تز فوق - است، اشاره کنیم.

جزئی دید منحصر بفردی از انقلاب ایران دارد. اسم و ماهیت انقلاب در فصول مختلف نوشته‌های او متفاوت و قراردادهای دائما در حال تغییر است بگفته او:

" سرمایه‌داری وابسته سیستمی است که نتیجه ضروری تکامل سیستم فئودال کمپرادور در جامعه بشمار میرود. اینکجه جنبش رهائی بخش در مراحل طی نیم قرن پیمود نتوانست به انقلاب پیروزمند بورژوا - دموکراتیک دست یابد و در نتیجه سلطه امپریالیستها و حاکمیت فئودالها و کمپرادورها در ایران ادامه یافت، نمیتوانست باین معنی باشد که جامعه تحت سلطه ما از رشد و تکامل بازماند. در اینجا تکامل اجتماعی در مسیری ویژه ادامه یافته و جنبش انقلابی علی‌رغم ناکامی خود در جانشین ساختن سیستمی پیشرفته و آزاد که میتواند حاصل یک انقلاب باشد اثر تکامل دهنده خود را در جامعه برجا گذاشته است. باین ترتیب تحولاتی که با انقلاب مشروطه ایران آغاز میشود، در یک پروسه طولانی و پرفراز و نشیب به مرحله رفورم و الغای روابط فئودالی میرسد."

(مبرمترین مسائل جنبش انقلابی، صفحات ۱۷۱ - ۱۷۲)

مطابق نظر فوق در نیم قرن اخیر جنبش ایران جنبش رهائی بخش بوده است - رهائی از سلطه امپریالیسم - چون گویا در جوامعی که سلطه

۱ - همانطور که قبلا اشاره شد احتمال بسیار میرود که برخی از تناقضات مربوط به متفاوت بودن مولفین تزاها باشد که بنام رفیق جزئی شناخته شده است معهذا از آنجا که هنگام انتشار آنها تمایزی صورت نگرفته است و ما نیز بیش از آنچه گفته‌ایم اطلاعی نداریم، ضرورتا همه آنها را تحت نام تزاها جزئی بررسی میکنیم.

امپریالیسم وجود دارد (و این شامل قسمت اعظم جهان میشود) صفت عمده جنبش آن جوامع ، رها شیخ بودن آن است . این یک قرارداد و نسو آفرینی است که البته رفیق جزئی میتوانست بکار برد بشرطی که در ابتدا مشخص میکرد که بررسی طبقاتی جنبش ها و انقلاب ها را مد نظر ندارد که البته در اینصورت مثلا کودتای اخیر افغانستان هم مطابق تعریف او رهائی بخش میشود و همان خصوصیت انقلاب ویتنام را پیدا میکند . اما جمله دوم نقل قول فوق : " جنبش رها شیخ نتوانست با انقلاب پیروزمند بورژوا - دموکراتیک دست یابد " بکلی حتی همین مفهوم قراردادی را نیز بیمعنی میکند . چرا جنبش رها شیخ باید بتواند به انقلاب پیروزمند بورژوا - دموکراتیک دست یابد ؟ انقلاب پیروزمند بورژوا دموکراتیک در اینجا به چه معنی است ؟ آیا منظور انقلابی است که منجر به تغییر روابط تولیدی یا تغییر طبقه حاکمه (از فئودال به بورژوا) میشود و یا هر دو ؟ در ایران مطابق نظر خود جزئی هر دو انجام گرفته است و بقول خود او " جنبش انقلابی ... اثر تکامل دهنده خود را در تکامل جامعه برجا گذاشته است " و " روابط فئودالی ملغی شده " و " سیستم حاکم بر ایران را میتوان سرمایه داری وابسته نامید " و در ایران " دیکتاتوری سرمایه داری وابسته " حکم - فرماست . پس انقلاب پیروزمند بورژوا دموکراتیک اگر این نیست چیست ؟ از یک جانب معلوم نشد چرا جنبش رها شیخ باید انقلاب بورژوا دموکراتیک پیروز کند و از جانب دیگر مفهوم نشد که رفیقی که خود مدعی است در ایران سرمایه داری حاکم است و فئودالیسم ملغی شده چرا از پیروزمند نشدن انقلاب بورژوا - دموکراتیک سخن میگوید . مگر " انقلاب پیروزمند بورژوا دموکرا - تیک " در این عصر جز این میکند که طی نیم قرن گذشته در ایران بگفته خود جزئی واقع شده است ؟

ادامه دهیم . جزئی پس از آنکه خصوصیات وابستگی سرمایه داری ایران را ، درست و نادرست ، می شمارد ، باین حکم میرسد که :

" باین ترتیب این تنها بورژوازی کمپرادور بمثابة سک عنصر داخلی نیست که مردم را استثمار میکند بلکه سرمایه - های خارجی این استثمار را دو چندان ساخته و در مناسبات تولیدی و ساخت اقتصادی جامعه ما نقش تعیین کننده ای بازی

میکنند. از اینجا است که خلق ما و از جمله طبقه کارگر تنها در برابر "بورژوازی" قرار ندارد و با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور - هر دو بعنوان عوامل استثمارگر - روبروسته همچنین نه تنها زحمتکشان و آنها که در زیرسلطه استثمار خارجی و داخلی قرار دارند بلکه بقایای بورژوازی ملی که اساساً در بخش بورژوازی کوچک بحیات روستایی خود ادامه میدهد، در برابر این سیستم خارجی قرار دارد و در نتیجه جزئی از خلق را تشکیل میدهد. باین ترتیب در سیستم سرمایه‌داری وابسته تضاد اساسی (basic) سیستم، تضاد کار با سرمایه بطور مطلق نیست بلکه تضاد خلق (یعنی کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی) با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است. هم در اینجا است که جامعه مادر مرحله انقلاب سوسیالیستی قرار نمیگیرد و خلعت رها نمی‌بخشد انقلاب آن را نهایتاً در مرحله انقلاب دمکراتیک توده‌ای قرار میدهد. " ص ۶ و ۷ (همان جزوه)

بسیار مشکل خواهد بود که متوجه شویم که رفیق چه میگوید: " این تنها بورژوازی کمپرادور به مثابه یک عنصر داخلی (!؟) نیست که مردم را استثمار میکند، بلکه سرمایه‌های خارجی این استثمار را دو چندان ساخته است. معانی " بلکه " و " دو چندان " در اینجا چیست؟ بورژوازی کمپرادور مگر جدا از امپریالیسم هم هست؟ مگر کمپرادور غیر کمپرادور هم داریم؟ مگر سرمایه خارجی و سرمایه داخلی (؟) کمپرادور را هم قرار میگذارند که یکبار این یکی استثمار کند یکبار آن یک، و این میشود " دو چندان "؟ مگر اینها دوتا هستند، مگر کمپرادور بجز مباشر شریک، دلال هم معنی دیگری هم میدهد؟ مگر در جایی سرمایه کمپرادور بتنهاست استثمار میکند که خلق زبان بسته ما " با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور - هر دو بعنوان عوامل استثمارگر - روبرو باشد؟ اما قضیه ادامه دارد: " سرمایه خارجی ... در مناسبات تولیدی ... جامعه ما نقش تعیین کننده ای بازی میکند. مگر مناسبات تولیدی مورد نظر - بورژوازی ملی " با " بورژوازی کمپرادور " و بقول رفیق " سرمایه خارجی

مناسبات تولیدی متفاوتی است؟ مناسبات تولیدی یعنی مناسبات انسان - شیئی. انسان، این مناسبات در سرمایه‌داری بسیار وجود مالکیت خصوصی، انباشت ارزش اضافی و از خود بیگانه‌گی است، از این نظر از نظر مناسبات تولیدی - سیستم وابسته و غیر وابسته نداریم. سرمایه‌داری داخلی و خارجی نداریم که ببینیم کدام "تعیین‌کننده" است. شاید منظور نوشته، مناسبات اجتماعی بوده باشد، شاید غرض فرما سیون اجتماعی بوده است و شاید های دیگر.

ادامه میدهیم

"بقایای بورژوازی ملی که اساسا در بخش بورژوازی کوچک بحیات رو بنابودی خود ادامه میدهد، در برابر این سیستم خارجی قرار دارد و در نتیجه جزئی از خلق را تشکیل میدهد."

منظور از "سیستم خارجی" روشن نیست. سرمایه خارجی است، امپریالیسم است یا چیز دیگری. در بهترین حالت منظور امپریالیسم است که با این نکته بعدا خواهیم پرداخت. نشان خواهیم داد که چقدر درک از امپریالیسم باید مغلوط باشد که از آن بمنزله "سیستم خارجی" نام برده شود. بهر حال مطابق این نظر هر کس که متصورا در مقابل "سیستم خارجی" قرار میگیرد جزء خلق است. یعنی انقلاب ما بقول رفیق انقلاب ضد "سیستم خارجی" است و همین جهت است که گفته میشود "هم از اینجاست که جا معه ما در مرحله انقلاب سوسیالیستی قرار نمیگیرد [گویا انقلاب سوسیالیستی ضد "سیستم خارجی" نیست!] و خصلیتوها بخش انقلاب آنرا نهایتا در مرحله انقلاب دمکراتیک توده‌ای قرار میدهد."

سر رشته بکلی از دست رفت. اگر انقلاب "ضد سیستم خارجی" است حتی اگر بپذیریم منظور ضد امپریالیسم است، انقلاب دمکراتیک توده‌ای از کجا ناگهان پیدا میشود؟ مگر در صفحات قبل سخن از انقلاب بورژوازمکراتیک نمیشد و ناکامی آن طی نیم قرن مورد حسرت نبود؟ فرض کنیم حال که چنین نشده میخواستیم انقلاب بورژوازمکراتیک را با انقلاب ضد امپریالیستی یکجا بکنیم. این تازه میشود انقلاب دمکراتیک ملی، انقلاب دمکراتیک توده‌ای از کجا آمد؟ جزئی جای دیگر انقلاب دمکراتیک توده‌ای را همان انقلاب بورژوا - دمکراتیک نوین" (ص ۲۶) می‌شمارد و خواننده را در تحیر زائد مبنی بر اینکه چه می‌خواهد باقی می‌گذارد. اما این سر در گمی‌ها بی ارتباط به مسئله چسبیدن به افسانه "بورژوازی ملی" نیست. این

" بورژوازی ملی " که حتی بگفته جزئی " حیات روینابودی دارد " ، این بورژوازی " ملی " که ایدئولوگهایش مانند آقای شاپور بختیار رئیس یک کنسرسیوم فرانسوی - ایرانی از آب در می آیند (!) این نیروی مفلوک که بگفته خدا و اساساً در بخش بورژوازی کوچک " قرار دارد معلوم نیست که چقدر جذابیت و توان دارد که " جامعه ما " را از قرار گرفتن " در مرحله انقلاب سوسیالیستی " جلو گیرد ؟ جزئی به بیان صریح میگوید برای اینکه بورژوازی ملی روینابودی را با خود داشته باشیم نباید مستقیماً برای انقلاب سوسیالیستی بکوشیم ، بقول خود او " از اینجاست که جامعه مادر مرحله انقلاب سوسیالیستی قرار نمیگیرد " چون " خصلت‌رهایی بخش انقلاب آن را نهایتاً در مرحله انقلاب دمکراتیک توده‌ای قرار میدهد " !

در حقیقت باید گفت که این قدرت " بورژوازی ملی روینابودی " نیست که ما را وادار به عبور از هفتخوان انقلاب بورژوا دمکراتیک ، انقلاب رهایی بخش ، انقلاب دمکراتیک توده‌ای ، انقلاب بورژوا - دمکراتیک نوین ... میکند . باید دید که این قدرت ایدئولوژی این طبقه است که متأسفانه در انقلابیون ما نیز خود می‌نمایاند . بورژوازی ملی نابود شده است و لسی آحاد ایدئولوژیک آن به حیات خود ادامه می‌دهند .

هنگامیکه حزب توده از انقلاب دمکراتیک ملی سخن میگوید به صراحت - هم در عمل و هم در نظر - خواست‌سازش طبقه‌ای خود ، آرزوی وزارت در کابینه های بورژوازی را بیان میکند . رفیقای مانند جزئی که مبارزه‌اش با رژیم رویارویی و خونین بود و هرگز چنین نمی‌اندیشید بدون افتسادن در دام تئوریهای " تمام خلقی " نمیتوانست چنین سخن گوید . و اینجاست که میتوان دید که تئوریهای مغلوط ، علیرغم خواست و شخصیت انقلابی مبارزین ، آنها را وادار به چه موضعگیریهای وخیمی میکند و " خلق " را علیرغم خواست آنها بکجا میکشاند .

اینها اما هنوز اساسی‌ترین اشتباهات رفیق نیست . اشتباه اساسی و در عدم درک پدیده امپریالیسم ، جهانی بودن سرمایه و پایان عصر انقلابیگری بورژوازی است . او هنوز وجود شرایطی را ممکن می‌شمارد که در آن انقلاب بورژوا دمکراتیک " پیروزمند " شده باشد . او سرمایه داری در هر یک از آحادش را نه جزئی از سرمایه داری جهانی ، بلکه پدیده‌های جدا می‌انگارد . سرمایه داری را نه یک هستی جهانشمول ، بلکه مجموعه‌ای

از هستی های مجزا می فهمد ، امپریالیسم را یک " سیستم خارجی " می بیند .
تضاد محتمل سرمایه داری بومی یک جامعه با امپریالیسم را نه حد اکثر
تضاد جزء و کل بلکه تضاد هستی های متقابل - داخلی و خارجی - می پندارد
و از اینجا است که باین حکم شگفت انگیز میرسد که :

" در برابر خلق از نظر کلی امپریالیسم ، رژیم ، سرمایه
داران قرار دارند . این هر سه یک جبهه ضد خلق را تشکیل
میدهند اما در شرایط معین ممکن است هر سه عامل بطور
مساوی نقش داشته باشند " ص ۲۴ همانجا

بنظر او امپریالیسم و رژیم و سرمایه داران سه عامل هستند که در
یک جبهه علیه خلق موضع گرفته اند . امپریالیسم " سیستم خارجی " است ،
رژیم و سرمایه داران (و منجمله کمپرادورها) سیستم داخلی هستند ، اینها
گاه بطور مساوی نقش دارند ولی گاه " در شرایط معین یکی از آنها بر دو
دیگر نقش مسلط داشته و عامل عمده بشمار میرود ، " در این شرایط
مبارزه با عامل فرعی تنها از طریق مبارزه با عامل عمده میسر است "
امپریالیسم عاملی است خارجی سوی سرمایه داران ، سوی سرمایه داری ،
رژیم " عاملی " است داخلی که با امپریالیسم و سرمایه داران صرفاً " وحدت
ارگانیک " دارد اما در " شرایط معین " بر آن دو دیگر مسلط میشود
و بهمین جهت است که در " جامعه ما به در گذشته و نه امروز تضاد عمده
تضاد طبقه کارگر و بورژوازی نبوده است " (ص ۱۴) و " از آنجا که در
حال حاضر سلطه و استثمار خارجی بطور غیر مستقیم یعنی از طریق رژیم و
سرمایه های وابسته عمل میکند ما با یک تجاوز مستقیم امپریالیسم روبرو
نیستیم " . " در این شرایط عمده ترین مسئله ای که سد راه جنبش رهاشی
بخش شده دیکتاتوری شاه است " .

باز سر رشته از دست رفت ، یگفته جزئی سه عامل داشتیم : امپریالیسم
سرمایه داری ، رژیم ، عامل اول یعنی امپریالیسم عمده نبود (بقول او
فرعی بود) . فرض کنیم چنین باشد (که باز معلوم نمیشود چرا هنوز از
جنبش رهاشی بخش سخن میرود) سرمایه داری هم عامل عمده نیست ، جرایش
روشن نشده ، فرض کنیم چنین باشد ، قاعدتاً باید عامل سوم یعنی رژیم

عامل عمده باشد. ولی ابداع چنین نیست. چند سطر بعد معنای رژیم بایسن حد تقلیل می‌یابد.

" از آنجا که رژیم (دیکتاتوری شاه) [پراکنش از جزئی است] تمام تریبون‌ها و اهرمهای قدرت را در دست دارد مبارزه با ارتجاع داخلی [مبارزه با امپریالیسم چه شد؟] تنها از راه مبارزه با رژیم ممکن است. در این شرایط عمده‌ترین مسئله‌ای که سد راه جنبش‌رها نبخش شده دیکتاتوری شاه است. " (ص ۲۴)

ملاحظه میکنیم که دو عامل سرمایه داری و امپریالیسم بکنار رانده شدند تا " رژیم عمده شود و سپس " رژیم نیز ناگهان به " دیکتاتوری شاه تقلیل یافت! و این یک اشتباه تاسف‌انگیز قلمی نیست. این ریشه در بینش رفیق دارد و برای اثبات آن، برای تقلیل مبارزات طبقاتی به مبارزه ضد دیکتاتوری در چند صفحه بعد اظهار میدارد که " مبارزات دهه اخیر اساساً ضد دیکتاتوری " بوده است. ولی نه تنها اعتراض روحانیون و قشرهای مذهبی و روشنفکران بلکه مبارزات " جریانهای وابسته به ایدئولوژی طبقه کارگر " و " مبارزه مسلحانه " را اساساً ضد دیکتاتوری میدانند و باین نتیجه میرسند که :

" در حال حاضر مطرح کردن شعارهای انقلاب دمکراتیک نمیتواند خلق را زیر رهبری طبقه کارگر متحد سازد "

و " کشور ما از اوائل قرن در مرحله انقلاب بورژوا دمکراتیک قرار داشته است " (ص ۲۶)

" طبقات و قشرهایی که عمده‌ترین نیروهای انقلاب دمکراتیک بوده‌ای هستند. هنوز بسیج نشده‌اند. "

بنا بر این

" تدارک انقلاب، بسیج نیروهای خلق و رشد و تکامل پیشاهنگ

۱- ما در نوشته‌های دیگر به جنبه دیگر این تعکیک، به مسئله جدادیدن رژیم از سرمایه داری، مستقل شمردن آن بعنوان یک عامل که ناشی از عدم درک مسئله دولت و نمونه‌ای از تحلیل‌های " ما قبل " یا " مافسوق " طبقاتی است خواهیم پرداخت.

در شرایط فعلی ، از راه مبارزه دمکراتیک ضد دیکتاتوری قابل وصول است ."

پس

" بنظر ما جنبش حاضر که مرحله ایست از جنبش رها ئیبخش خلق با شعار استراتژیک مبارزه با دیکتاتوری شاه مشخص میشود ."
(ص ۲۵)

و بدین ترتیب است که مشاهده میکنیم که پس از عبور از پیچ و خم یک دالان طویل ، آنجا که میتوان سر رشته را گرفت مویمو استدالات حزب توده تکرار میشود و بهمان نتایج رسیده میشود . قرابت و تشابه ایسن استدالات را در جمع بندی این نظرات حتی بهتر میتوان مشاهده کرد :

جزئی

از اوائل قرن جنبش ما در مرحله انقلاب دمکراتیک قرار داشته است

حزب توده

۷۰ سال است جنبش ما در مرحله انقلاب دمکراتیک ملی قرار داشته

ولی

طبقات و قشرهایی که عمده ترین نیروهای انقلاب دموکراتیک توده ای هستند هنوز بسیج نشده اند

توده مردم هنوز بیداری و آمادگی و تشکل لازم را جهت انجام انقلاب ملی و دموکراتیک ندارند .

چون

نیروهای ملی و دمکراتیک نه به تنهایی و نه در مجموع قادر به سرنگون ساختن این رژیم نیستند

پس

جنبش حاضر با شعار استراتژیک مبارزه با دیکتاتوری شاه مشخص میشود .

مبارزه با دیکتاتوری را به یک شعار تاکتیکی روز بدل کنیم

تنها تفاوتی که بین این دو تر میتوان یافت در این است که حزب توده مبارزه با دیکتاتوری را شعار تاکتیکی می‌شمارد و جزئی آنرا شعار استراتژیک می‌نامد! بدشواری میتوان بجز اشتباهات فاحش مفهومی و متدولوژیک جزئی نقطه تمایز دیگری بین این نظرات یافت و بیهوده نیست که جزئی دقیقاً به همان نتیجه دهشتناکی میرسد که "حزب" رسیده بود و آن اینست که :

" باید از روشنفکران و خرده بورژوازی همراه با هر عامل دیگر ضد دیکتاتوری ، خواه مرفعی ، خواه مرتجع ، برای بسیج زحمتکشان یعنی نیروی عمده انقلاب دمکراتیک توده‌ای استفاده کنیم . " (ص ۱۵۵ - ۶) (تاکید از ماست)

ملاحظه میکنید که چرا میگویند جاده جهنم را با " حسن نیت " مفروش کرده‌اند . انقلابی راستینی که زندگی و جان خود را در راه انقلاب گذاشت ، رفیقی که نه تنها حماسی زیست بلکه موجد پیدایش حماسه‌هایی از مقاومت و پیگیری شد ، بدینگونه با فاصله گرفتن از سر خورد علمی طبقاتی بسا افتادن در دام تزهای التقاطی " تمام خلقی " ، " دوستان ما و دشمنان ما " بدون تحلیل طبقاتی ، با تمسک به مفاهیم وارداتی در مارکسیسم ، پس از درگیر شدن در کلاف سردرگم اشتباهاتی که بشمارش نمی‌آید ، آنهمه نکات جالب و مضامین انقلابی نوشته‌هایش را مخدوش میکنند و علیرغم شیوه زندگی خود راهی می‌نمایانند که رویزیونیستهای سازشکاری چون انواع قلمزنان حزب توده و مرتدین دیگر تبلیغ میکنند. نه تنها همکاری یا مرتجعین را مجاز می‌شمارد بلکه میخواهد از آنها برای " بسیج زحمتکشان یعنی نیروی عمده انقلاب " مدد جوید .

۱ - در نوشته‌ای دیگر از نوشته های منتسب به جزئی نیاز همکاری بسا مرتجعین رد شده است . این تناقض که در یک نوشته به صراحت ضرورت آن تأیید میشود و در نوشته دیگر نیاز به آن رد میشود بلا توضیح میماند . در هر صورت نتیجه منطقی استدلالاتی که در فوق بدانها اشاره رفت همین حکم است بویژه که در آخرین نوشته هم آمده است و منطبق با کل تر عمده کردن تضاد با دیکتاتوری در مقابل سایر تضادهای اجتماعی است .



اکنون روی سخن را با چریکهای فدائی خلق و سایر کسانی داریم که تزه‌های جزئی را " رکن رهنمون " فعالیت‌های خود میدانند. این وظیفه آنان است که نقطه نظرات خود را در این موارد بدقت روشن کنند و بیش از این به سردرگمی اپوزیسیون دامن نزنند. چریکهای فدائی خلق در جزوهای بنام " جبهه واحد ضد دیکتاتوری و دارو دسته حزب توده " به حزب توده حمله کرده و جبهه را رد میکنند. اما این نوشته نه تنها هیچگونه انسجامی ندارد، نه تنها هیچ بحث و استدلالی ندارد و صرفاً به ابراز نظرهای ناپیگیر قناعت مینماید، بلکه بنحوی غیر اصولی صرفاً با نقطه نظرهای حزب توده جدل کرده و اساساً این مسئله را طرح نمیکند که جزئی نیز در این موارد نظر کاملاً مشابهی داشته است. جزوه به نقطه نظر حزب توده در مورد عمده کردن تاکتیکی مسئله دیکتاتوری شدیدترین حملات را میکند، آنها را خواهان دموکراسی بورژوازی و جمهوری دموکراتیک بورژوازی می‌شمارد و ... ولی اساساً فراموش میکند که جزئی نه تنها مسئله دیکتاتوری را به همان حدت حزب توده مطرح میکند، بلکه مبارزه با دیکتاتوری شیپاه را استراتژی - و حتی نه تاکتیک! - جنبش می‌شمارد. چریکهای فدائی چگونه توقع دارند مردم این نحو برخورد و بحث را جدی تلقی کنند؟ چگونه آنها این حق را بخود میدهند که بحزب توده حمله کنند چون همکاری با جناحی از هیئت حاکمه را مجاز می‌شمارد ولی در مورد جزئی که میخواهد از همه حتی از مرتجعین برای بسیج زخمشکشان (مبارزه با دیکتاتوری که جای خسود دارد) کمک بگیرد مطلقاً سکوت کنند؟ اگر تزی مطرود است باید صادقانه بآن برخورد کرد و تمام زوایا و آحاد آنرا مورد نقد قرار داد و محکوم نمود وگرنه نه تنها قضیه‌ای را روشن نکرده‌ایم بلکه همانطور که گفته شد به سردرگمی دامن زده‌ایم. میزان نادرستی برخورد چریکها حتی زمانی بیشتر روشن میشود که ببینیم آنها بخود حق میدهند از همین جزوات جزئی بطور غیر منقدانه نقل قولهای آورده و با اصطلاح آنرا تطهیر کنند. از یک جانب از جزوه " نبرد با دیکتاتوری " (مبرم ترین مسائل جنبش انقلابی ما در لحظه کنونی) نقل قول می‌آوردند - این خود یک انحراف - از جانب دیگر در مورد تمام آن نظرات نادرست جزئی، در همان جزوه و در سایر جزوات،

که تمام آحاد تر جبهه ضد دیکتاتوری را در بر دارد مطلقا سکوت میکنند. بدون تردید چنین برخوردی نه موجب ازدیاد احترام و باور به بیغرضی و حقیقت جوئی چریکها میشود و نه اینکه دیروچی را از گمراهی بیرون می آورد. آیا این نحو " تعلق خاطر " به این یا آن اتوریته از خصائص کمونیستی است؟ و آیا بدین ترتیب " بخلق " رهنمود داده ایم و یا اینکه آنها را با دو گوئیهای خود گیج تر کرده ایم؟



ما در گذشته نظر خود را در مورد وظائف نیروهای مترقی در مبارزات دموکراتیک نوشته ایم، معهدا از آنجا که نکاتی از نظرات رفیق جزئی را در سطور فوق رد کردیم ضروری می بینیم که این نوشته را در حد رد این نظرات رها نکنیم و به سئوالاتی که ممکن است در اذهان پیدا شود پاسخ گوئیم. برای ما سخن از مزایای دموکراسی در مقابل دیکتاتوری کردن زائد است. تجربه جنبش کارگری جهان این امر را بکرات اثبات کرده است و کسی که حد اقل پابیندی به آموزشهای کمونیسم داشته باشد، و حتی کسی که صرفا بطور آمپریک به تاریخ دو قرن اخیر برخورد کند به مزیت وجود دموکراسی معتقد است. سخن اما بر سر نحوه کسب دموکراسی است. کسب انقلابی و یا پذیرش گدا صفتانه آن. مبارزه انقلابی و یا چشم بکف سرمایه داران دوختن. وصول دائمی عقب نشینی ناپذیر به اهداف و یا دل خوش داشتن به آنچه که از سفره سرمایه داران بچنگ می افتد. بسیج کارگران و زحمتکشان برای تشدید مبارزه طبقاتی و کسب حقوق خود - منجمله حقوق دموکراتیک خود - ، و یا تخفیف مبارزه طبقاتی، تبلیغ آشتی طبقاتی و دریافت آن مقدار از حقوق که سیستم را بخطر نیندازد و حتی باعث استحکام آن شود. هنگامی که مبارزه توده های خشمگین رژیم را وادار به عقب نشینی میکند، یعنی آنچه بدست می آید کسب شده است کسی بسهولت نخواهد توانست آنها پس بگیرد. مردم در مبارزه تشجیع شده اند، بقدرت خود آگاهی یافته اند. ناتوانسی رژیم را در مقابل خود دیده اند، ولهذا از محصول مبارزه خود حراسنت خواهند کرد.، گامی فراتر بنظور کسب حقوق بیشتر بر خواهند داشت. اما

اگر حتی همین " حقوق " بمثابة شستیلی مبارزه درون طبقاتی سرمایه‌داران به آنها اعطاء شود، اگر این " حقوق دموکراتیک " نه در جنگ بلکه در صلح، در اثر گفتگوهای " دوستانه " و رعایت مصالح " مشترک " بدست آید، کسی دل بآن نخواهد بست. بزرگان با هم دعوا کرده‌اند. چیزی به فقراء رسیده است. فردا که آشتی میکنند آنها بهمان سهولت باز پس خواهند گرفت. این " حقوق " حاصل مبارزه نیست، حاصل سازش و بی‌پرسی است. حاصل بچه خوب و مودب بودن است. این نه حق، بلکه صدقه است. این " پاداش " نوکرهای گوش‌بفرمان است...

لنین پس از آنکه به مسئله سستی و ناپیگیری بورژوازی در کسب حقوق دموکراتیک اشاره میکند میگوید :

" نفع وی [بورژوازی] در اینست که این اصلاحات در مورد موسسات " محترم " دوران سرواژ (مثلا سلطنت) حتی الامکان با احتیاط بیشتری عمل آید و هر قدر ممکن است فعالیت مستقل انقلابی و ابتکار و انرژی مردم عامی یعنی دهقانان و بخصوص کارگران را کمتر نشو و نما دهد. "

وی سپس براه صحیح کسب همین حقوق برای طبقه کارگر اشاره کرده و میگوید :

" برای کارگران، بعکس، سودمند تر است که اصلاحات لازمه - ای که در جهت دموکراسی بورژوازی بدست می آید از طریق رفورم نبوده بلکه از طریق انقلاب باشد، زیرا راه رفورم راه تاخیر است، راه دفع الوقت است، راه زوال تدریجی و دردناک اعضای از پیکر مردم است که در حال فساد میباشد. از فساد شدن این اعضا در درجه اول و بیش از همه پرولتا - ریا و دهقانان آسیب میبینند. راه انقلاب، عمل جراحی سریعی است که درد آن برای پرولتاریا از همه کمتر است... راه کمترین گذشت و کمترین احتیاط نسبت به سلطنت و موسسات منفور و پلید وابسته به آن. " (ص ۵۱-۵۲ دو تاکتیک) (تاکیدها از ماست.)

بنابر این مسئله بر سر راهی است که حتی در انقلاب بورژوا دموکراتیک طی آن دموکراسی بورژوازی بدست می آید. حال اگر در نظر گرفته شود که اهداف انقلاب بورژوا دموکراتیک در این عصر در ایران برآورده شده و تنها انقلاب اجتماعی در ایران انقلاب سوسیالیستی میتواند باشد، به گمراهی کسانی که دو نوع شیوه کسب حقوق دموکراتیک را متمایز نمیکنند بیشتر پی خواهیم برد. علاوه بر مسئله راه‌های مختلف، محتوای این دموکراسی بورژوازی هم متفاوت است. در این مورد لنین میگوید:

"دموکراسی بورژوازی داریم تا دموکراسی بورژوازی. هم زمستویست سلطنت طلب یا طرفدار مجلس اعیان که از حقوق انتخابات همگانی" دم میزند" ولی پنهانی و در پس پرده با تزاریسم در باره یک مشروطیت ناقص و سر و دم بریده [بخوان قانون اساسی] بند و بست میکند بورژوا دموکرات است و هم دهقانی که اسلحه بدست بر ضد ملاکان و مامورین دولتی بپا میخیزد.... ولی هیئات به مارکسیستی که در دوره انقلاب دموکراتیک [دوره انقلاب سوسیالیستی بجای خود] متوجه این فرق موجود بین مراحل مختلف دموکراتیسم و بین جنبه های مختلف اشکال گوناگون آن نشود و به "اظهار فضل" درباره اینکه بهر حال این یک "انقلاب بورژوازی" و میوه های "انقلاب بورژوازی" است اکتفا ورزد". (همانجا، ص ۵۳-۵۴)

بعبارت دیگر حتی آنها که معتقد به انقلاب دموکراتیک در ایران هستند باید متوجه باشند که هم راه مبارزه و هم محتوای مبارزه، حتی برای قشرهای مختلف بورژوازی متفاوت است. و کسی که بر پایه تشابه صوری آنچه که بورژوازی سلطنت طلب و یا رفورمیست برایش مبارزه میکنند و آنچه که حتی در انقلاب بورژوا دموکراتیک زحمتکشان برایش مبارزه می کنند، قصد اختلاط، یکی دانستن اهداف و یکی دانستن راه را میکنند، آگاهانه یا ناآگاهانه زحمتکشان را به ترک مواضع خود و رفتن بزیر پرچم بورژوازی رفورمیست و سازش طبقاتی فرا میخواند. حال اگر در نظر گرفته شود که انقلاب اجتماعی ایران سوسیالیستی است، اگر توجه شود که در کشورهای نظیر ایران سخن از دموکراسی بورژوازی بردن توهم محض است و

موقعیت و میزان و نوع و میزان وابستگی و سامانه سرمایه‌داری ایران اجازه رشد دموکراسی بورژوازی را نمیدهد (و حتی اگر گام‌هایی در این جهت برداشته شود ناقص، کذابانه و بسیار موقتی خواهد بود) آنگاه به عمق دره مهیبی که سراب دموکراسی بورژوازی در مقابل چنین کسانی گشوده است پی خواهیم برد.

بنا بر این وظیفه کمونیست‌ها، روشنفکران انقلابی و عناصر رادیکال و چپ‌در جامعه ما این نیست که با همه و هر نیروی ضد دیکتاتوری - گوئی که همه یک چیز میخواهند - تحت پلاتفرمی که نیروهای راست و سازشکار ارائه میدهند مبارزه کنند، و نه اینکه تحت این توهم شگفت‌آور باشند که بگفته جزی از مرتجعین " جهت بسیج زحمتکشان کمک بگیرند" ! وظیفه اساسی نیروهای ضد سرمایه‌داری نفوذ بدرون پرولتاریا و آماده کردن چنان زمینه‌ایست که با کوچکترین حرکت کارگری، جوش خوری این سلولها و وحدت با گروه‌های دیگر زمینه برای مبارزه نهائی با سرمایه‌داری فراهم شود. وظیفه کمونیست‌ها این است که برای ایجاد و تقویت این پیوند و سلول سازی در میان کارگران به انواع شیوه‌های مبارزه - و منجمله مبارزه قهر آمیز و عملیات مسلحانه - که بطور مشخص در جهت پیشبرد این وظیفه باشد متوسل شوند، هیچ نوع و شیوه مبارزه را از برنامه خود خارج نگذارند و پیشاپیش پرچم تسلیم‌طلبی و مسالمت‌جویی " را در مقابل رژیم باهتزاز در نیاورند، اولین و اساسی‌ترین وظیفه کمونیست‌های ایران ایجاد این همبستگی است و برای این منظور نیز تنها یک راه وجود دارد و آن مبارزه قاطع با تمام مظاهر حیات دشمنان پرولتاریا، همیشه و تحت همه شرایط، یعنی سرمایه‌داری و رژیم نماینده سرمایه‌داری است. در این روند روشن - فکran کمونیست طبعاً بخشی از فعالیت خود را در خدمت مبارزات دموکراتیک گذارده و میکوشند که در این زمینه نیز با کسب یک سلسله از حقوق دموکراتیک شرایط مبارزه طبقاتی را تسهیل کرده و دشمن را تضعیف نمایند. اما شرکت در مبارزات دموکراتیک - از مبارزه ضد دیکتاتوری گرفته تا مبارزه برای کسب انواع حقوق دموکراتیک - همه در خدمت وظیفه اساسی فوق قابل بررسی است. ^۱ بجز با در نظر گرفتن جهت اساسی مبارزه طبقاتی،

۱ - ما دلائل عدم امکان برقراری و تداوم دموکراسی بورژوازی در ایران را در دفتر " بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم" ذکر کرده‌ایم. ←
۲ -

روشنفکران به خرده کاری در خواهند غلتید و چاره‌ای جز تئوریزه کردن این خرده کاری و پراگماتیسم نخواهند داشت و خواسته و ناخواسته به دام نوآوری‌های شگفت و تئوریهای اختراعی و التقاطی خواهند افتاد. بگفته مارکس:

" آنها هنوز از عهده دریافت شرایط مادی نجات پرولتاریا بر نمی آیند و در جستجوی آنچنان علم اجتماعی و آنچنان قوانین اجتماعی هستند که بتوانند این شرایط را بوجود آورند. جای فعالیت اجتماعی را باید فعالیت اختراعی شخصی آنها و جای شرایط تاریخی نجات را باید شرایط تخیلی و جای پیشرفت تشکل تدریجی پرولتاریا بصورت طبقه را باید تشکل جامعه طبق نسخه من درآوردی آنها بگیرد."

بنابراین بجای ارائه تئوریهای اختراعی، بجای تبلیغ سازش طبقاتی و کشاندن همه مردم بزیبر یک سقفه باید آن نیروهایی که حداقل اشتراک نظر و مشی را دارند، آنها که مواضع طبقاتیشان شدیداً مناهم نیستند آنها را که لاقلباین مسئله رسیده‌اند که باید رژیم سرنگون شود، که باید با امپریالیسم مبارزه قاطع نمود، که نباید کاری جهت استحکام سرمایه - داری انجام داد، بعبارت دیگر همه نیروهایی که در مرحله فعلی جنبش، چپ‌شمرده میشوند ببنای یک مشی و برنامه چپ حرکت کنند. گسترده کردن بی‌حد دامنه همکاری بطوریکه همه نیروها را در بر بگیرد نه تنها به امر مبارزه کمک نخواهد کرد، بلکه ازدیاد کمیتی است که کیفیت را نازل میکند و مبارزه را سست و منحرف مینماید. کل جنبش وجود را در خدمت بورژوازی در می‌آورد. آنها را که به کلام لنین بدون در نظر گرفتن شرایط آن متوسط میشوند و میگویند که همکاری با نیروهای مردم و سست و بینابینی هم مجاز است، یا نمی‌فهمند که لنین هنگامی چنین سخن میگفت که حزب طبقه کارگر وجود داشت، برنامه و مشی انقلابی آن مشخص بود و این عناصر مردم

۲ - در همین روال ما در عین کوشش جهت انجام وظائف اساسی خود، باتفاق عده‌ای از عناصر چپ جهت یا سخگویی به بخشی از وظایف مبارزه دمکراتیک در آذر ۵۶ کمیته دفاع از جنبش چپ در ایران را تشکیل دادیم که انجام یک سلسله فعالیت در این زمینه را بعهده گرفته‌است. بنظر ما سایر نیروهای سیاسی نیز باید در جهت همگام کردن فعالیت عناصر چپ کوشا باشند و مبارزه با عناصر راست را در حد ابرازات توخالی و اظهار موضع خودارضاء کنند. خلاصه بنمایند.

و ست بودند که اجبار داشتند که تحت برنامه چپ حرکت کنند؛ و یا اینکه این مدعیان میکوشند که دیگران را با توسل به اتوریته لنین به ورطه‌های که خود در آن سقوط کرده‌اند بکشانند. کسانی که بر پایه نقل قول بیجا و خارج از محتوا از لنین به چنین عوامفریبی متوسل میشوند اساساً بروی خود نمی‌آورند که اگر منظور لنین چنین خزعبلاتی بوده است پس چرا خود او نیز جبهه ضد دیکتاتوری را نداده است؟! مگر زمانی که لنین این ابرازات را کرده است مرحله انقلاب روسیه، انقلاب بورژوا دموکراتیک نبود و مدعیان این نیز چنین نظری در مورد ایران ندارند؟ مگر در آن زمان نیز دیکتاتوری تزار عرصه را بر همه "ضد دیکتاتورها" تنگ نکرده بود؟ آیا لنین نیز مدافع جبهه ضد دیکتاتوری بود و خود تمیدانست و یا اینکه طرفداران سازشکار امروزی این تز بدروغ متوسل میشوند و حرف در دهسان لنین میگذارند و اتوریته لنین را کذابانه بخدمت تز سازش طبقاتی خود میگیرند!! این نوع شعبده بازیها استتاری برای پوشاندن محتوای انحرافی و رفورمیستی تزهای مورد تبلیغ این گرایشها نخواهد بود بلکه بر عکس نقاب از چهره واقعی آنان بر میگیرد و نشان میدهد که آنها حاضرند حتی از قول لنین نیز دروغ بگویند و او را یک سازشکار بی پرستیپ مانند خود بنمایانند....

اما واقعیت اینست که در هر حرکت اجتماعی باید دید که چه نیروی و چه طبقه‌ایست که در خدمت نیرو و طبقه دیگر قرار میگیرد. اتحاد، هم-کاری و نظائرهم تحت چه پلاتفرمی انجام میگیرد، چه راهی را در نهایت نشان میدهد، به ایجاد چه سیستم و مناسباتی خدمت میکند. بنابراین در ایران هم ممکن است زمانی نیروهای مردم و ست اجبارا به نیروهای چپ بپیوندند ولی این آنها هستند که می‌پیوندند. این آنها هستند که بخاطر اجبار ناشی از شرایط مادی و ذهنی خود حاضر به پذیرش راهی میشوند که در شرایط معمول نمی‌پذیرفتند و نه بر عکس. نه! انقلابیون هیچگاه و تحت هیچ شرایطی به پلاتفرم راست‌گردن نمی‌سهند و مبارزه را به حد خواست "ضد دیکتاتورها" تقلیل نمیدهند. سازشی که اصول را نفی کند، سازشی که مبارزه طبقاتی را تعطیل کند، سازشی که زحمتکشان را خر سواری این یا آن جناح بورژوازی کند مطرود است. چنین راهی سرانجامی جز آنچه که بر جنبش کارگری فربرفت نخواهد داشت.

و بدین ترتیب است که مشاهده میکنیم که پس از عبور از بیچ و خم یک دالان طویل، آنجا که می‌توان سررشته را گرفت مو به مو استدالات حزب توده تکرار می‌شود و بهمان نتایج رسیده می‌شود. قرابت و تشابه این استدالات را در جمع‌بندی این نظرات حتی بهتر میتوان مشاهده کرد:

جزئی

از اوایل قرن جنبش ما در مرحله انقلاب دمکراتیک قرار داشته است

ولی

طبقات و قشرهایی که عمده‌ترین نیروهای انقلاب دمکراتیک توده ای هستند هنوز بسیج نشده اند

چون

در حال حاضر مطرح کردن شعارهای انقلاب دمکراتیک نمی‌تواند خلق را زیر رهبری طبقه کارگر متحد سازد.

پس

جنبش حاضر با شعار استراتژیک مبارزه با دیکتاتوری شاه مشخص می‌شود.

حزب توده

۷۰ سال است جنبش ما در مرحله انقلاب دمکراتیک ملی قرار داشته

ولی

توده مردم هنوز بیداری و آمادگی و تشکل لازم را جهت انجام انقلاب ملی و دموکراتیک ندارند.

چون

نیروهای ملی و دمکراتیک نه به تنهایی و نه در مجموع قادر به سرنگون ساختن این رژیم نیستند

پس

مبارزه با دیکتاتوری را به یک شعار تاکتیکی روز بدل کنیم

انتشارات

- ۱- پیرامون تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران.
- ۲- نکاتی در باره پروسه تجانس (ترجمه عربی آن نیز منتشر گردیده است).
- ۳- پروسه تجانس ، تبادل نظر بین سازمان جریکهای فدائی خلق و گروه اتحاد کمونیستی (دفتر اول).
- ۴- استالینسم ، تبادل نظر... (دفتر دوم) .
- ۵- اندیشه مائوسددون و سیاست خارجی چین (دفتر سوم) .
- ۶- مرحله تدارک انقلابی.
- ۷- مدخلی بر اقتصاد سیاسی (والید- سالاما) .
- ۸- مشکلات و مسائل جنبش .
- ۹- بحران جدید سیاسی و اقتصادی رژیم و نقش نیروهای چپ .
- ۱۰- چه نباید کرد؟ نقدی برگدشته و رهنمودی برای آینده .
- ۱۱- جنگ لبنان (از انتشارات مشترک گروه اتحاد کمونیستی و جبهه آزادبیش فلسطین) .
- ۱۲- آنتی دورینگ (دفتر اول) .
- ۱۳- مدخلی بر زندگی و آثار کارل مارکس و فردریک انگلس .

نشانی پستی

BOX 4076
17104 SOLNA
SWEDEN

نشانی بانکی

POSTGIRO 857272-9
SWEDEN